

امرالله صفری

# باغ و باغ آرای

کتاب باغ و باغ آرائی تحقیقی مفصل در زمینه شناخت باغات ایران است که طی چندسال توسط پژوهشگران و کارشناسان همراه با نقشه‌ها و عکس‌های بسیار تهیه شده و در دست تدوین است. آنچه را که می‌خوانید مقدمه و مدخلی است بر این کتاب.

باغ از نظرگاه عرفانی شاعران ما، همچنان که آینه‌ای از آن مناظر کبریا است و جلوه‌ای از خرمی آیات و آنات ذات سرمدی است، نمونه‌ای متعالی از وعده‌های الهی، نقش و رنگی از تجلی صورت محبوبی و کوی شاهی غیبی است.

گل‌ها، هر کدام رایحه‌ای پنهانی در خود نهفته دارند. اشارات متنوع آن، اوراق سبز دفتر هستی است و به دیده‌بانی در طبیعت و سرزمین ایران، مقامی بس مهم دارد. در طبیعت گرم و کم‌آب ایران، باغ، سر زندگی خاک و آیت سبزی و خرمی چشمه و گیاه کویری است، سایه‌گاه خوش روندگان و زائران است که زیر تابش بی‌امان خورشید سوزان، پناه به آن می‌برند. این جا، خاک که به دستی، آدمی را از خود رانده است، به دستی دیگر، پیش می‌خواند. خاک که گورگاه استخوان تشنه مردم خسته و دردمند است، به تهنیت آسمان دست نمنا گشوده است. طعم و بوی و رنگ خود را دیگر گرفته است تا دهن خشک و ملتعب را از حلاوت مائده‌های زمینی بیاکند.

پوست گداخته زمین، آن زیررگه‌هایی از تداوم و جوشش بی دریغ چشمه‌هایی را دارد که از کوهپایه‌ها نشأت گرفته است. سرزمین جاری نور است تا آب زلال و گوارا، راه سپرد و پای درختان بلند چون نقره خام بدرخشد. مرد مسافر و ضومی سازد و به تبع از آن افراستگی باز می‌ایستد و به قبله‌گاه معبود خود نماز می‌سپرد. همان که در او، با او و پیرامون او به شیوه‌ی بت عیار، هزار چهره به خود گرفته است. این صدای تکبیر و آن صدای جویبار و آن بازی نشاط انگیز باد با برگها، خود حکایت واحدی است. باغ مرد وزن



مسلمان ایرانی، پشت و روی یک سکه است، سکه‌ای پشت و روست. از درون و بیرون طبیعت خود را به همخوانی با هستی لم‌یزی به نمایش درآورده است ...

باغ، در نظرگاه مردم مشرق زمین، تمثیلی از

فردوس برین و مکانی دل‌انگیز برای تعلق آدمی به طبیعت خاکی است. همچنین در دشتهای گرم و کم آب ایران، نمودار سراسبزی و خرمی خاک بشمار می‌آید. باغ آرائی در معماری اسلامی ما، پدیده‌ای شگرف از هماهنگی و همناوایی است که در بافتی موزون و نظم یافته، در ملتقای گذرگاههایی که در گستره خود حیات و سراسبزی را در بر می‌گیرند، جای یافته است.

معنائی که «باغ» را در ذهن و زبان شاعران ژرف‌اندیش ما جایگاهی برین و ویژه بخشیده، پیوندی است که این پدیده خیال‌انگیز در تقابل با چشم‌انداز بدیع فردوس برین و آب و زندگانی پیدا کرده است. در شعر و ادب فارسی، باغ و گل، فردوس و روضه رضوان، خلد برین، سرای جاوید، روضه ارم، آب زندگانی، عشق و جاودانگی، و صدها تعبیر بدیع و زیبای دیگر، معنائی همگون و آمیخته با بهشت نیکامی و باغ طبیعت دارند، آنگونه که شاعر جاودانه شیرازی گوید:

حافظا، خلد برین، خانه‌ی موروث من است  
اندرین منزل ویرانه، نشیمن نکنم

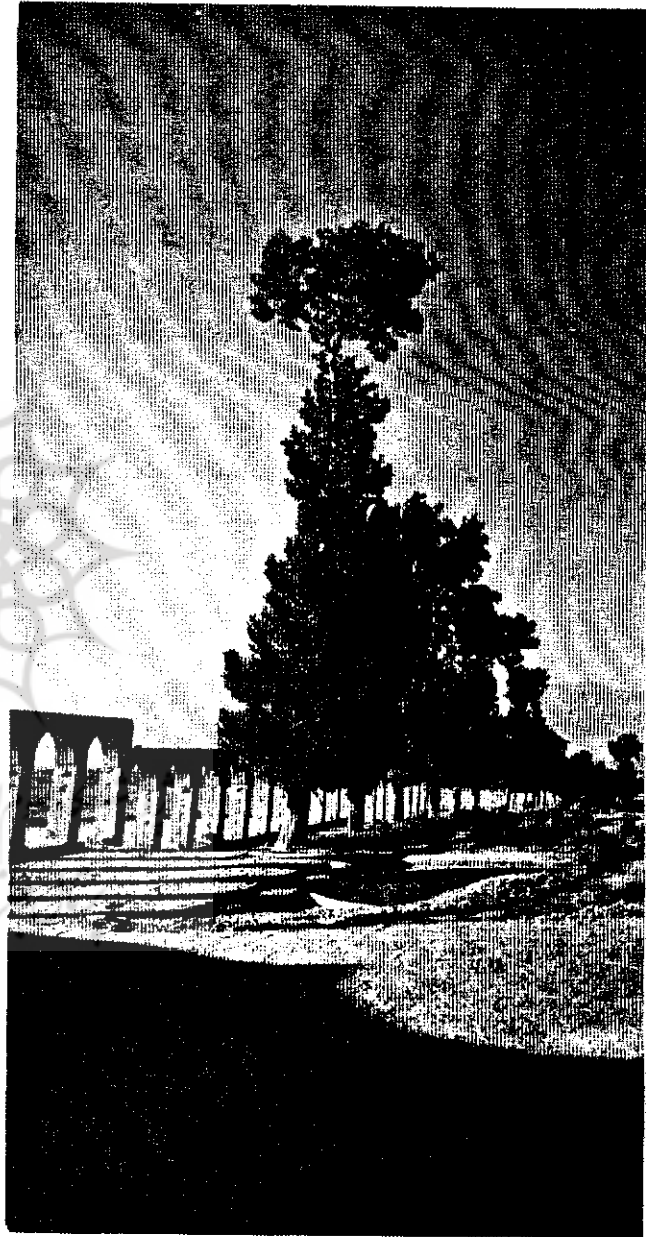
همنشینی این دو معنی - بهشت نیکامی و باغ طبیعت - در حوزه تخیل خلاق و حیطة تصاویر شاعران ما، بگونه‌ای است که آن دو معنی را از یکدیگر جدائی ناپذیر می‌سازد؛ چنانکه بسیاری از سخن‌پردازان بلندآوازه ما، در دفتر اشعار خود ابیاتی چنین آورده‌اند:

باغ سبز عشق، کوی متهاست  
جز غم و شادی در او، بس میوه‌هاست

«مولوی»

بلبل بیدل تو عمر خواه، که آخر  
باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید

«حافظ»



داده‌ست قضا، بهای قدرت  
نه گلشن و هشت باغ درهم

«خاقانی»

چندان که بهارست و خزان است در این باغ  
چشم دل شبم نگران است در این باغ

«صائب»

در باغ طبیعت نفس دردم قدم را  
چیدم و گذشتم گل شادی و غم را

«عرقی»

از این روست که باغ، در نظرگاه عرفانی شاعران  
ما، نقش و رنگی از نخلی جلوه‌های معشوق و کوی  
شاهد غیبی دارد و گل‌های آن برخوردار از بوی دیگر  
است و سرشار از چشمه‌ئی که آب زندگانی و حیات  
جاوید را ارزانی می‌دارد؛ و به همین مراتب، پدیده  
باغ در سرزمین ایران نیز، نقش و جایگاهی مهمتر  
دارد. در طبیعت گرم و کم آب ایران، وجود باغ با  
تصویری دل‌انگیز از زندگانی و خرقی همراه است و  
نویدی است از آب و خنکای باد، و سایه سار شاخ و  
برگ درختانی که در برابر نور خیره کننده و درخشان  
خورشید، آسودن از گرمای سوزان را بر راهیان  
سخت کوش ارزان می‌دارد. باغ در سرزمین ما  
همچون قطعه صدف سبز رنگی است که در دل دشت  
جای گرفته و در آن زندگی و تلاش جاری است و  
زمزمه جو بیابانی که سرو و کاج و بید و صنوبر، و  
درختان سرسبز دیگر را سیراب می‌کند، همچون  
آهنگی روحبخش و خیال‌انگیز است که اندیشه بلند  
شاعران را به تلاطم و سرودن اشعار نغز و زرف  
وامی دارد.

درباره نقش باغ در میان ایرانیان و علاقه مردم به  
آن، یکی از سیاحان - اوژن فلاندن - چنین گفته  
است:

«ایرانیان به باغ بسیار علاقه دارند، میعادگاه‌شان  
بیشتر در باغ است که در آن اسباب انواع (تفریحات و  
خوشگذرانیه‌ها را فراهم می‌سازد و همچنین در باغ  
است که بیشتر خود را با خواندن حکایات و شعرهای  
شاعران نامی مشغول می‌دارند». باغ ایرانی، از جنبه  
شهرسازی و آبیاری نیز نشانی از هوشمندی مردم این  
دیار دارد. چشمه‌هایی که از پای صخره‌ها  
می‌جوشند، از طریق کاربزه‌های زیرزمینی (قنات) با  
چنان مهارت و ذکاوتی به باغها و مزارع هدایت  
می‌شوند که حتی قطره‌ای از آن نیز در فصل سوزان  
تابستان به هدر نمی‌رود. آب روان را به گاه نیاز، به  
بای درختان و گلها و محصولات زراعی هدایت  
می‌کنند و علی‌الاصول، وجود باغ در منطقه‌ای از  
خاک این دیار، نشانی از وجود چشمه‌ای طبیعی و  
بیاکاریز و جوئی است در همان حوالی، که آن را  
سیراب می‌کنند و به عبارتی دیگر، حاکی از زمین  
شیداری است که امکان آبیاری را ممکن و خاک  
حاصلخیزی است که سبزینه و گیاه را بارور  
می‌سازد.

برخی از محققان درباره طرح اولیه باغهای ایران  
چنین نظر داده‌اند:

«بر روی بعضی از کاسه‌های سفالین، نقش  
آبگیرهائی دیده می‌شود که اطراف آنها را درخت  
احاطه کرده است و برخی دیگر دنیا را نشان  
می‌دهد که به چهار قسمت تقسیم شده و گاهی  
آبگیری هم در وسط آن مشاهده می‌گردد. این نوع  
طرح متقاطع که در آن یک محور ممکن است از محور  
دیگر درازتر باشد، به صورت نمونه باغهای ایران درآمد  
و نام چهار باغ بر آن اطلاق گردید. این گونه طرح، از  
زمان ساسانیان (۶۴۱ - ۲۲۴ بعد از میلاد)، که  
معمول بود در شکارگاهها، در محل تقاطع محورها،  
کوشکی بنا کنند، ترسیم شده است»<sup>۱</sup>.

با آنکه باغهای ایرانی از نظر ساخت خود، از

شیوه‌های خاص منطقه‌ای برخوردارند، اما از جنبه معماری و عناصر ساختمانی، سبکی همسان و همگون دارند. سیمای عمومی باغهای ایرانی چنین است: درختان و گلهای زیبا رکن اساسی هر باغ را تشکیل می‌دهند و فضای پهناور و دل‌انگیز را رنگ و بو می‌بخشند. در قسمت مرتفع باغ نیز، دریاچه یا استخر بزرگی است که جو بیارهایی از سنگ یا کاشی لاجوردین و آسمانی رنگ، آب را به باغچه‌ها و کرت‌های آن می‌رسانند و در مسیر آبراهها نیز گهگاه حوضهایی قرار می‌گیرند و عموماً در مرکز باغ (بر تقاطع راههای چهارگانه آن) عمارتی هشت گوش، که چشم‌اندازی زیبا و مشرف بر گستره باغ دارد، بنیاد می‌نهند. فواره‌های آب، آب‌نما، نرها، صفه، گوشواره، غرفه، جناح، طاقها، خیابان، جدول و... نیز از جمله عناصر ساختمانی باغها و کوشکهای ایرانی است. برای دریافت روشن و مشخصی از معماری و جنبه‌های تزئینی باغ و باغ‌آرائی ایرانی، ضروری است که شناختی دقیق تر از عناصر و ارکان تشکیل دهنده آن داشته باشیم.

منبع اساسی ما در اطلاع از چگونگی درختان و گلهائی که اساسی‌ترین رکن هر باغ را تشکیل می‌دهند، عمدتاً متناهی ادبی و شعری، و سفرنامه‌های سیاحان است. یکی از لطیفترین منظومه‌های شعری که در آن نامی از گلهای باغ رفته است، منظومه‌یی است به نام «رمز الراحین» که محمد هادی بن میرزا حبیب کاشانی مشهور به (شیخ رمزی)، در عهد شاه عباس ثانی (صفوی) سروده و در آن تقنی به خرج داده است و پس از مناجات و نعت و منقبت رسول اکرم (ص)، خاندان وی، و مدح پادشاه دوران و صبح صفاهان (اصفهان) به توصیفی از «باغ هزار جریب نو» و «زاینده رود» و عمارت و حوض آن و ... پرداخته و آنگاه با زبانی ساده و دور از تکلف و صناعات، گلهای باغ را به مناظره کشانیده و از زبان

هریک از آن گلهای در تفاخر و برتری جویی خود اشعاری آورده است و از این راه، نام گلهایی را که در آن زمان، باغها را با آنها می‌آراسته‌اند، به ما رسانیده است. گلهای یادشده در «رمز الراحین» نرگس، بنفشه، بیدمشک، شکوفه، یاسمن کبود، ازغوان سرخ، جعفری، شب‌بو، فرنفل، عاشق و معشوق، زلف عروسان، زنبق زرد، زبان درقفا، مشکجه، سوسن، نسترن، ریحان، سنبل، یاس سفید، زنبق سفید، شقایق، زرد، رعنا و گل سرخ است. این مناظره با اقرار جمله گلهای در حسن و رنگ و بوی گل سرخ و مدحی پس از آن به پایان می‌رسد. از جمله اشعار منظومه «رمز الراحین» ابیات زیر است، گل سرخ در تعریف و رنگ و بوی خویش چنین داد سخن می‌دهد:

مرا بر جمله گلهای افتخار است  
کز آن رخ رنگ و بوم یادگار است  
من آن نازک تن گلگون قیام  
که حیران شد هزاران بر لقیام  
بهر جا رنگ و بوی من پسند است  
صفر بلبلان از من بلند است  
مرا باشد هزاران عاشق زار  
که در پام جبین ساینند بر رخسار

البته اقرار بر حسن و ویژه گل سرخ در میان گلهای ایران، اختصاص به «رمزی کاشانی» ندارد. شاعران بسیاری از جمله «خاقانی» در قصیده «منطق الطیر» خود و در مناظره‌یی بدیع و بلیغ و همچنین سیاحان و جهانگردان از جمله «شاردن» چنین تقوی و برتری را تأیید کرده‌اند؛ چنانچه همه بر والائی «سرو» در میان درختان ایرانی اقرار داشته‌اند. از این روست که «گل سرخ» و «درخت سرو» از بدیع‌ترین ارکان اساسی باغهای ایرانی بشمار می‌آیند. با آنکه سیاحان و نویسندگان بسیاری در

توصیف باغ و باغ آرائی ایرانی، سخن رانده اند، اما گرانباترین مأخذی که اطلاعات دقیق و روشنی از شیوه باغ آرائی ایرانی و معماری آن را بر ما می نمایاند، منظومه هایی است که «عبدی بیگ شیرازی» در توصیف کاخها، عمارتها و باغهای شهر قزوین در عهد شاه طهماسب صفوی، سروده است و آشنائی با آثار بدیع وی در این خصوص، ما را با حقائق تاریخی بسیاری از هنرهای تزئینی و معماری دوره صفوی - بویژه باغ و باغ آرائی - آشنا می سازد. در پرتو توصیفهای گویا و ساده «عبدی بیگ» ما می توانیم تصویری دقیق از باغهای عصر وی - و در نتیجه باغهایی که از آن عصر الهام گرفته و آن شیوه معماری را دنبال کرده اند - در ذهن خویش و حتی بر روی صفحات کاغذ رسم نمائیم.

خواجه زین العابدین علی بن عبدالمؤمن (عبدی بیگ) شیرازی، از شاعران و مستوفیان سده دهم هجری و یکی از پیروان مکتب ادبی نظامی است. او در سال ۹۲۱ هجری قمری تولد یافته و به سال ۹۳۷ (ه. ق.) در دفترخانه پادشاهی طهماسب به شغل «سیاقداری» منصوب گردیده است. وی جوانی خود را با سرودن شعر به پیری رسانیده است. در شعر، نخست «نویدی» و پس از آن «عبدی» تخلص نموده و اشعارش را در سه دیوان گرد آورده است. «جام جمشیدی» عنوان اولین منظومه او، و «تکلمة الاخیار» و «صریح الملک»، نام دو اثر عبدی در نثر است؛ اولی در قلمرو تاریخ روزگار او و دیگری در شرح املاک، رقبات، عمارتها و بناهای بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی نگاشته شده است.

«عبدی بیگ» که در شیوه شاعری به سرمشق ادبیات توصیفی ایران یعنی «خمسه» سخن پرداز بزرگ گنجه - چشم داشته است، پایه موضوعی سومین خمسه خود - یعنی «جنات عدن» - را به اشاره دومین پادشاه صفوی بر تصویر و توصیف شهر

قزوین و بناهای آن گذاشت. پس از آنکه شاه طهماسب، به سال ۹۵۱ هجری قمری، پایتخت خود را به شهر قزوین - بدلیل موقعیت ویژه ارتباطی آن شهر در مسیر راههای مواصلاتی و بُعد مسافت نسبت به مرزهای دولت عثمانی - انتقال داد، در آنجا طرح ایجاد «جمفرآباد» و تمرکز کاخهای شاهی و منازل امیران و اعیان دولت و باغهای منضم بدانها را به اجرا گذاشت و با فراخواندن استادان معمار، صنعتگران و نقاشان چیره دست عصر خویش بدانجا، بناهای عظیمی را پی افکند و در این احوال طهماسب، از عبدی بیگ شیرازی، که تا آن هنگام روانی بیان و قدرت کلام خود را در شاعری بر پادشاه صفوی معلوم داشته بود، خواست که در توصیف آن عمارتها و باغها و تزئینات آن، سنگ تمام بگذارد و بنای آن را در وادی کلام جاودان سازد. عبدی بیگ نیز «جنات عدن» را بدین منظور به نظم درآورد و از آن مجموعه، با زبانی روان و بی پیرایه، مشنوی «روضه الصفات» را در توصیف کاخها، عمارتها و باغهای شرقی و غربی ایوان شاهی سعادت آباد سرود و اشعار مشنوی «دوحه الازهار» را به شرح خیابانها، باغها و عمارت‌های شاهی - بویژه مجالس نقاشی آنها - اختصاص داد و مشنویهای «جنة الاشعار»، «زینت الاوراق» و «صحيفة الاخلاق» را نیز به ترتیب در توصیف چگونگی اوضاع صفی و میوه های قزوین، رنگامیزی ایام خزان و شرح حال بایزید، پسر سلطان سلیمان عثمانی - که مدتی در دربار طهماسب به پناهندگی آمده بود - و کیفیت اوضاع شتوی و زمستانی باغها و عمارت‌های قزوین پرداخت و بدین ترتیب بدعت و لطافتی خاص را ارزانی اشعار خویش ساخت و با این طرز سخن پرداززی، منظومه «جنات عدن» را در شمار یکی از منابع دست اول و راهنمای پراچ شناخت هنرهای عصر صفوی و در بردارنده اطلاعات پر ارزش و موثق

از تاریخ، فرهنگ و تمدن آن عصر قرارداد. در این میان مثنوی‌های اول و دوم آن منظومه، جای ویژه‌ای خاص دارند. گذشته از آنکه اطلاعات ارزشمندی از نام باغها و کوشکهای آن، صحنه‌های نقاشی و معرفی موضوع آنها، سبکهای نقاشی و طرحها و عناصر گوناگون تصویرپردازی، حرفه‌ها، ابزار، بازها و ورزشها، نام مناصب و صاحبان آن را در متن آن اشعار جای داده است، دربرگیرنده توصیفهای گویا و روشنی از باغ و باغ آرایی عصر صفوی است و اطلاعات گرانبایی از سبک معماری و کیفیت بنا و عناصر ساختمانی، پوششها و آرایش بناهای عصر خویش را بر ما جلوه گر می‌سازد و تصاویری رنگارنگ از گلها و ریاحین و درختان تزئینی و میوه دار آن را بر ما می‌نمایاند. از این رودر اینجا مثنوی لطیف و بدیع «دوچه الازهار»، را از آغاز تا اواخر آن - بجز فصل خاتمه کتاب و مفاخره بر «نظامی» و خمسة وی - برای آشنائی با سیمای باغ و باغ آرایی ایران می‌آوریم:

### [توحید]

بنام آنکه بر حسب ارادت  
مطرا ساخت گلزار سعادت  
زوان فرمود آب از نهر اقبال  
وزان باغ سعادت کرد پرحال  
خضر را خضرت از آب بقا داد  
مسیحا را بباغ چرخ جا داد  
خلیل الله را بر زغم نمرود  
گل و سنبل دماند از آتش و دود  
چراغ موسوی را کرد روشن  
گل بختش دماند از نخل ایمن  
محمد را ز لطفش کار محمد  
شده در ملک دین سرچشمه جود  
گلستانرا ز گل بخشید زیور  
چنان کافاق را از روی دلبر

ز نرگس کرده چشم باغ روشن  
چنان کز آفتاب این سبز گلشن  
خداوندی که جانها در تن از اوست  
چراغ چشم اعیان روشن از اوست  
زمین را سوره فتح از چمن داد  
زلاله آیه سنگرف بنهالا  
چمن را خلعت نوروز بخشید  
ز مهرش جامه زردوز بخشید  
شفق هر شام از و بر حسب عادت  
نشان داد از گلستان سعادت  
فلک هر ضیاع از و خندان زخورشید  
شکفته چون بهارستان آفتاب  
نهال قامت خوبان طناز  
از و بر گلشن جان سایه انداز  
بهار از باغ احسانش یکی فصل  
درین بستان همه فرزند و اواصل  
گل آل محمد زوشکفته  
ملک در دیدنش صلوات گفته  
تغیث حضرت خاتم المرسلین و منقبت حضرت  
امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام  
یا شلوب مجدد

صلواتی تازه چون گلهای نورس  
سلامی همجو انفاس مقدس  
درودی چون ریاحین دروده  
ز گیسوهای حورش مشک سوده  
تحیاتی کز وجانهها شود شاد  
نثار مصطفی و مرتضی باد  
تعالی الله دوشاه عرش مسند  
بتاسیبات یزدانی مؤید  
یکی را جای بر کرسی معین  
یکی بر مسند شاهی ممکن  
یکی معراج بر گردون نهاده  
یکی بالای کرسی در افاده  
یکی مهر نبوت در نگیش  
یکی مهر امامت در جبینش  
یکی ختم رسالت در خطایش  
یکی فتح ولایت در رکابش

یکی شمع شبستان نبوت

دگریک سروستان فتوت

براق برق سیر آنرا رکابی

بدلدل کرده این مالک رقابی

سلامی چون نسیم نوبهاری

شمیش خوشتر از مشک نتاری

نشار مرقد شاه سرافراز

حسن آن آفتاب اوج اعزاز

پس انگه تحفه سلطان کونین

حسین آن ابنیا را قره العین

پس انگه هدیه سلطان آفاق

علی بن الحسین آن جان آفاق

پس آنکه انجمن افروز باقر

که بودش چون آب وجد علمه وافر

پس انگه بوستان آرای صادق

که بود از بهرامت وحی ناطق

ثنایی پاکتر از طره حور

که گردد بر زبان روح مذکور

بران سلطان وقت خویش کاظم

که امر شرع و دین را بود ناظم

پس انگه بر رضا شاه خراسان

سریر افروز دارالملک احسان

پس انگه بر تقی آن شاه ذی الجود

محل و مظهر احسان معبود

پس انگه بر تقی آن هادی دین

بطلمعت آفتاب برج تمکین

پس انگه بر حسن فرمان ده ملک

ز نعلینش بدریای فلک فلک

پس انگه بر امام صاحب عصر

امان ملک و ملت عز بالنصر

خداوندا بدین فرخ امامان

(که یابد) کار دین اتمام ازیشان

بآن لطف خفی کز عالم پاک

شود منزل بر اهل عالم خاک

که تا ایوان گردون هست بریای

در سلطان انجم عالم آرای

نگهداری شه دین را باقبال

در ایوان عدالت تا بصدسال

کنی با فتح و نصرت هممنانش

بدولت ناصر صاحب زمانش

دُعَايِ دَوْلَتِ تَوَّابِ شَاهِنشَاهِي ظَلَّ اَلِهِي خَلدَالله

مُلْكُهُ وَ سُلْطَانَتُهُ

بمحمدالله والمنه که امروز

جراغ ملک بینم عالم افروز

جهان معمور و دین را رونق و زیب

نهال ملک و ملت دور از آسیب

بساط ملک از دین گشته گلشن

جراغ دین زدولت گشته روشن

همه ویرانها معمور گشته

چو چشم بدمخالف دور گشته

شه دین پرور خورشید رایت

نشسته ملک و دین را در حمایت

فلک رنیه شهنشاه مظفر

ز نسل حضرت موسی بن جعفر

شه دنیا و دین طهماسب کز قدر

هلالی نعل سایه برمه بدر

بهار عدل او در عالم کسل

شکفته صدهزاران غنچه دل

بهار عدل را خاصیت آنست

که گل ایمن ز آسیب خزانست

بنامش سکه شاهی مسجل

بمدحش خطبه ملت مذبل

رواج مذهب جعفر بجهدش

ظهور مهدی هادی بمعهدش

ابا عنجد ولایت در سرشتش

مکان فیض ملک چون بهشتش

زیمنش شرع پیغمبر قوی دست

ز نیرویش بنای کفر و کین پست

بنامش خطبه ائسی عشرنو

زیمنش ملت خیر البشرنو

شریعت را رواج از دولت او

شکت کنار کفر از صولت او

بنامش خاتم شاهی مکرم

دران خاتم زمانش اسم اعظم

طراز ربّ هبّ لی درنگیش  
 کلید کار دین در آستینش  
 سلیمان جاه شاه موسوی بد  
 گهر در نسلش از صلب محمد  
 چراغ دودمان مصطفایی  
 برخارش فروغ مرتضایی  
 طراز ریست فتح اذاجا  
 لوی نصرتش انافتحننا  
 ز طه نام اورا تاج اعزاز  
 زین کنگر قصرش سرافراز  
 فلک را با شفق بین در زمانش  
 کمر بسته بخون دشمنانش  
 بقصد دشمن شاه سرافراز  
 فلاخن کرده مهر از ماه نوساز  
 صفش را از ملایک پیش روها  
 بتأیید جُوداً لَمْ تَرُوهَا  
 مصابیح سماوی در سپاهش  
 مشاعیل فروزان پیش راهش  
 ستاره بهر خصمش بر سر کین  
 جَعَلْنَاهَا رُجُوماً يَلْشَاطِئِینَ  
 قوی دستش بتائید الهی  
 قرینش دولت واقبال شاهی  
 سری دارد زدولت یافسته تاج  
 دلی دارد زدانش بحر موج  
 بعالی سده اش شاهان جبین سای  
 سرخانان بدرگاهش زمین سای  
 زبیمش لریزه بر قیصر نشسته  
 زنیرویش بت خافان شکسته  
 بعهدش صعوه بر شاهین کندناز  
 بخنده دل رباید کبک از باز  
 بدرگاهش گرم را گرم بازار  
 کفش چون ابر نیسانی گهربار  
 زجودش در عجم مسکین نمانده  
 ز احسان بر عرب گوهر فشانده  
 شهی زینسان ندیده چشم ایام  
 که چون خورشید باشد فیض اوام  
 نظیر این شهنشاه قوی دست  
 نه بودست و نه خواهد بود و نه هست

چنین سروی نرسد از باغ شاهی  
 که باشد بر سرش ظل الهی  
 گلی نشکفت زینسان در زمانی  
 که از بویش شود خرم جهانی  
 همه تاریخ شاهان یاد داریم  
 که از دانادلان ارشاد داریم  
 کدامین شاه را این دستگه بود  
 چنین زوکار عالم سر بره بود  
 کدامین یک بدین فرخندگی بود  
 که چرخش در مقام بندگی بود  
 بخاک پای او سوگند جمشید  
 بنور زای او پیوند خورشید  
 فریدون سوده بر خاک رهش رخ  
 کمین سرهنگ او دارای فرخ  
 شهنشاهی است این با دانش و داد  
 که مثلش مادر ایام کم زاد  
 زمانش چون بهار زندگانی  
 قرین دلخوشی و کامرانی  
 خدا و خلق ازو هستند خشنود  
 که بر تخت شهی از بخت مسعود  
 ممکن گشته با خلق عظیم است  
 شهنشاهی کریم است و رحیم است  
 خداوندانگهدار از زوالش  
 خلل را ره مده در ملک و مالش  
 نومیدانی که این درها که شُفتم  
 یکایک محض حق و صدق گفتم  
 شهنشاهی است کز عین جلالت  
 فروشت از جهان گرد ضلالت  
 بعهدش مومنانرا کار چون زر  
 امیرالمؤمنینش یاد یاور  
 چنین کومدعای اهل اسلام  
 برآرد روز و شب از رحمت عام  
 زهر آفت نگهدارد خدایش  
 توقف دور باد از مدعایش  
 خدایش یار بادا در همه حال  
 مدد کارش بهرجا حیدر و آل

آغاز و صافی دار السلطنة جعفر آباد



شهشه شهری اندر جنب قزوین  
 فکنده طرح با صد زیب و تزیین  
 بنام آن شهر عالی جمعفرآباد  
 که شاه جعفری افکنده بنیاد  
 بدین نام نکو معمور گشته  
 بدارالسلطنه مشهور گشته  
 تعالی الله زهی شهر نوآیین  
 بریب رشک صورخانه چین  
 هوا و آتش از بس دلگشایی  
 چو نوار و بود دیبای خطایی  
 در و دیوار او از غسابت لطف  
 چو سطر رحمت و سرآیت لطف  
 بان مفتوح ابواب مواهب  
 وزین مسدود انواع نوائب  
 بجای گناه برزبینه دیوار  
 زرحل کرده هر سو رفته در کار  
 غبار عرصه اش از روشنایی  
 کند در چشم انجم توتیایی  
 بقاع خیر دروی بیحد و مر  
 همه با صد هزاران زیب و زیور  
 بکنکرهای دیوارش ملایک  
 چو حویران تکیه کرده بر ارایک  
 صفت خیابان  
 خیابانش که جان در تن فزاید  
 بروی دل در معنی گشاید  
 دو دیوار فیض از دو جانب  
 احاطه کرده مشرق تا بمغرب  
 مطح عرصه بی بیج و تابی  
 طرب را از دوسوی فتح بابی  
 درختان از دو جانب صف کشیده  
 همه آزادگان نورسیده  
 چنار و نارون گشته هم آغوش  
 بهم سرو و صنوبر دوش بردوش  
 شده همسایه با هم بید و غرغر  
 بروی سبزه و گل سایه گستر  
 زمیشت از زمرد رنگ برده  
 فلک هر دم ز رشکش رنگ خورده

مسطح چون یکی طومار هیکل  
 دوحوش از دوسو همچون دو جدول  
 ز حوش آب حیوان مانده در تاب  
 که بی ظلمت خضر را میدهد آب  
 درو گسترده فراش هوایی  
 ز مرد فام دیبای خطایی  
 که شاه فیض بخش عالم آرای  
 بران فرش زمردگون نهد پای  
 چو سوس روی آرند اهل ادراک  
 چو باد از شوق او غلطنند بر خاک  
 نیمش کان برد از جان و دل رنگ  
 باستقبال آید از دو فرسنگ  
 هزارش باغ خلد آئین بهر سوی  
 زلال سلسبیلش رفته در جوی  
 روان هر گوشه جو در زیر اشجار  
 حکایت کرده از جنات و انهار  
 درو جاری زلال از نهر اقبال  
 وزان باغ سعادت گشته پرحال  
 چنین باغی باقیال و سعادت  
 که عمر از سیر او گردد زیادت  
 ندیده چشم نادر بسین ایام  
 ز سرحد ختن تا عرصه شام  
 زمثلش در خراسان کس نشان یافت  
 نه در شیراز شهش میتوان یافت  
 هوایش میرساند فیض جانی  
 زلالش مبعفزیاید زندگانی  
 خصوصا موسمی کابربهاری  
 کنند آغاز مروارید باری  
 صفت بهار و تعریف باغ سعادت آباد  
 خوشا فصل بهار آن باغ شاهی  
 که می یارد درو فیض آلهی  
 سرود عندلبیان سحر خیز  
 درود قدسیانرا داده انگیز  
 ریاحش از ریاحین گشته غماز  
 نیمش مشک چین را گشته دمساز  
 درختانش کشیده سر بر افلاک  
 فکنده سایه بر معموره خاک

تو گویی کلک صنع از روی اعجاز  
 ز سرو نیسمی سرش داده پرواز  
 گل شفتالواز کیفیت و حال  
 چو شوخی نورس اندر جامه آل  
 درخت لوزی از گل جتر بر سر  
 چو شاه درفشان در قلب لشکر  
 گل گیلاس بر گلها سر آمد  
 مقرنس بسته بر سقف زیر جد  
 چمن شد از گل آلوده پرنور  
 ز شیرینی بسان شان زنبور  
 گل به درخور تعظیم و تکریم  
 که ریزد چون کریمان تنگه سیم  
 شکوفه کرده شاخ تازه پیوست  
 چو طفل ناز پرور بر سردست  
 بمدح شاه دین سوسن زبان دار  
 نشارش کرده رز نخل درم بار  
 دماغ جان ز زینق یافته بوی  
 جوزیق غم گریزان گشته هر سوی  
 بنفشه گشته با خیری موافق  
 بناز و شیوه چون معشوق و عاشق  
 شده از لاله صحن باغ زیبا  
 چنان کز تاجداران روی صحرا  
 مگر از لاله دارد داغها باغ  
 که از نسرین نهاده پنبه برداغ  
 دماغ جان ز ریحان یافته بوی  
 ز شادی شاه را گشته دعا گوی  
 کز بنسای بوستانی ساز داده  
 که جان رفته از تن باز داده  
 بروی پادشاه ارجمنندان  
 گل رعنا بر آمد شاد و خندان  
 گل صد برگ بر گلها سر آید  
 بخوی و بوی شه گویی بر آید  
 ترنمهای بلبل صبح در کار  
 که گردد گل ز خواب ناز بیدار  
 سحر گل خنده زد بر روی بلبل  
 دل بلبل شکفت از خنده گل  
 طرب آغاز کرده غنچه صلبی  
 خم سبزش لبالب کرده از می

چنارش سایه بر طوبی فکنده  
 گلش بر گلشن جان کرده خنده  
 جهان زین به ندیده روزگاری  
 نه زین فرخنده تر بوده بهاری  
 نه زین زبینه تر شاهی شنیده  
 نه زین شایسته تر باغبیست دیده  
 تعالی اله زهی باغ وزهی فصل  
 زهی فرخنده شاه موسوی اصل  
 خضر را پیشه دریانی برین در  
 مقرر باغبانی بر سکندر  
 دگر امروز روز عیش و نازست  
 که اقبال و سعادت کار سازست  
 بلسند آوازه می بینم چمن را  
 نشاطی تازه می بینم سمن را  
 شکوفه حال دیگر دارد امروز  
 هوایی تازه دارد در سر امروز  
 بساط باغ سرتاسر نشاط است  
 طبیعت در مقام انبساط است  
 در باغ سعادت گشته مفتوح  
 گلش دارد سر پروردن روح  
 همانا شاه را آهنگ باغ است  
 که گل باشمع و نرگس با چراغ است  
 عنادل کرده با هم نغمه را ساز  
 قماری با عنادل گشته دمساز  
 صف مرغان کشیده بال در بال  
 سلیمان میرسد گویی با اقبال  
 ز عکس مرغ و شاخ و برگ هر سوی  
 چو دیبای خطایی گشته هر جوی  
 یقین از بهر پای انداز شاهست  
 که گسترده چنین بر شاه راهست  
 ز انواع شکوفه صحن بستان  
 چو خوان خسروی بر نقل الوان  
 گشوده از شکوفه چشم بادام  
 خم را آلوده چشمی نیم گلفام  
 گل سرخ و سفید سبب در پوست  
 شکفته چون گل رخساره دوست  
 ز رشک بوی او خون در دل مشک  
 کزین ترشد دماغ از وی شود خشک

ولی هر بار از یاکان گلزار

شنیده بند و می را ریخته خوار  
که گریه باد این بگوش شه رساند  
همه گلزار در آتش نشانند  
گل از لطف هوا پیراهنش چاک  
چو جیب عشقبازان دامنش چاک  
بهر سو گشته گلبن عشرت انگیز  
ز غنچه همچو خوبان دلاویز  
ندیمانان سروده نغمه بلبل  
رخ گلبن رشادی گشته گل گل  
هوا از بهر غنچه شبیم انگیز  
دل مجروح بلبل را نمک ریز  
بخط یار می زد سبزه پهلور  
چو آب آئینه اش میداشت درو  
چو دید آنرا سه برگ بی تعاشی  
نهادش نقطه شک بر حواشی  
هواداران عشق از خویش بیرون  
درون باغ رفته مست و مجنون  
بدل عشق فسرده نازه گشته  
ترنمها بلند آوازه گشته  
نسیم آمد بسراز خاک رویان  
که بودش بابگل در پیش خوبان  
زیوی یار داده با سمین یاد  
بیادش جان عاشق رفته بر یاد

### صفت حاشیه و خیابانهای باغ

برسم حاشیه بردور این باغ  
خیابان نیست زو افلاک را داغ  
بر اطرافش درخت بید و عرعر  
که سایند از تهاخر بر فلک سر  
میان بید و عرعر تاک سرمست  
چومستی کو بهشیاران دهد دست  
به بین از خرمی بر طرف گلزار  
که میرقصند با هم مست و هشیار  
خیابانی زد رگه تا بابون  
نماش کن که در تن می دمد جان  
درختان از دو جانب سر بر افلاک  
بر عنایایی خرامان و طربناک

درخت و مرغ گشته سایه افکن

چو کیمخای خطایی صحن گلشن  
مشبکهای نی بست آسمان سای  
دو صد معراج هر سو کرده بر پای  
ازان معراجها عقل فلک سیر  
کند تا عرش و کرسی با ملک سیر  
خیابانی دگر از غرب تا شرق  
بقسمت کرده مطح باغ را فرق  
بسطحی کین دو خط بر هم گذشته  
مربع عرصه آماده گشته  
عیان بر چار کنج این مربع  
که هست از سبزه و گلها ملتم  
فلک سانا کهای عالم آرا  
فلکهای معلی بر نترتا  
دران دلکش فضا عالی بنایی  
فلک مانند شروانی سرایی  
همایون خانه و ندر میانش  
مربع حوضی از کوثر نشانش  
ز کوثر دیده حوضش آبروشی  
جهان را در دل از وی آرزوشی  
فراز حوض گلجامی دل افروز  
بسی خرم تر از گلهای نوروز  
سرایبی چون سرای دیده بر نور  
سرای دل ازان گردیده معمور  
فلک نظاره اش کرده ز روزن  
ز جامش چشم عالم گشته روشن  
ستونهای رفیعش دل رسوده  
بساط عرش همپایی نموده  
در شمشادش آرام دلها  
ز زلفینش نهاده دام دلها  
ده و دو پنجره بروی فلک وار  
ده و دو برج را گشته نمودار  
مظلا سقف او بر نقش و تصویر  
چو دلهای منیر اهل تدبیر  
در آیین کتابه بر حواشی  
نموده کلک کاتب فیض پاشی  
که یارب تا سرای چرخ بر پاست  
فروغ مهر تابان عالم آراست

شهنشاہ ملک جیش فلک رخش  
 جهانگیر جهاندار جهانبخش  
 خداوند شهنشاهان اطراف  
 پناہ خسروان از قاف تا قاف  
 شهنشہ شاہ طہماسب جهانگیر  
 بانوار ضمیر مہر تنویر  
 بذاتش اہل عالم را تسلی  
 ضمیرش مطلع نور تجلی  
 نسب تا مرتضیٰ اورا مسلسل  
 بنامش خطبہ شاهی مسجل  
 زاصل موسوی ہستش چو بنیاد  
 ازوشد ملک دین جعفر آباد  
 بداد و دین جهان معمور کردہ  
 بدانش چشم جان پرنور کردہ  
 بود از عدل آن انصاف گستر  
 زدست انداز باز ایمن کبوتر  
 زمانرا حفظش از فتنہ ضمانت

نذر و از چنگ شاہین در امانست  
 ہمیشہ خسرو روی زمین باد  
 ہمہ روی زمینش درنگین باد  
 دل اعداش پیکان را گذرگاہ  
 کہ دلہا را سوی دلہا بود راہ  
 سرخشمش بود بر نیزہ سربار  
 بلی خط را بود با نقطہ سرکار  
 تن خصمش دونیم از تیغ چون برق  
 خروش رعد فہرش غرب تا شرق  
 بنای قصر اقبالش فلک سای  
 ہوای روضہ لطفش دل آرای  
 صفای دین و دولت در جبینش  
 جمیع ربیع مسکون درنگینش  
 دعای دولتش ورد مسلک باد  
 لوای رفعتش سر بر فلک باد

### صفت آیوان شمالی

کنون در وصف ایوان شمالی  
 بنظم آرم گہر از طبع عالی  
 ہمایون صفہ مینونشان  
 بر ایوان کیوان پاسبانی

مریع حوضی از روی دلارای  
 چو حوض کوثر اندر جنتش جای  
 خجستہ آبشارش با دوصد زیب  
 چو معراجی کہ فیض آبد ازوشیب  
 نہ معراجست کز کلک گہر بار  
 بوصف آن مقام جنت آثار  
 بود مسطور بر سیمین جریدہ  
 ز نظم آبادارم یک قصیدہ  
 بران ایوان چو دولت داد راہم  
 نظر پرنور شد از روی شاہم  
 معانی روبمن کرد از چپ و راست  
 ز طبعم آرزوی نظم برخاست  
 ضمیر نکتہ سنجم سامری شد  
 بوصفش در مقام ساحری شد  
 چو دریای ضمیرم موج برزد  
 در آیین خطاب این نظم سرزد

### خطاب با آیوان شمالی

تعالی اللہ زہی ایوان شاهی  
 فکنندہ سایہ بر ظل الہی  
 زماہ و مہر افزون پایہ تست  
 کہ دولتہا ہمہ در سایہ تست  
 بہ پیرامون تو چرخ خمیدہ  
 چو ابرویست تو دروی چو دیدہ  
 غلط گفتم تویی ابروی آفاق  
 چو ابروی بتان در دلبری طاق  
 تو ابرویی وشہ چشم جہانست  
 بلی بر چشم ابرو ساینست  
 خطا گفتم زہی بی جفت آفاق  
 کہ ابرو جفت می باشد تویی طاق  
 تو جسمی وشہنشہ جان عالم  
 بیکنتایی و بنی مثللی مسلم  
 فلک بر گرد تو گردان شب و روز  
 چو بر اطراف گلبن باد نوروز  
 بگرداگرد تو چرخ خمیدہ  
 بمہر اندر بر خویش کشیدہ  
 کشیدہ در برت چرخ مدور  
 گرفتہ در زرت مہر منور

زجامت گشته روشن مهر را چهر  
 فروغ شمس‌ات خندیده پر مهر  
 کواکب را زسقفت رهگذر تنگ  
 ثوابت را زفرشت پای در سنگ  
 ملایک را بسقفت آشیانه  
 نشاط آیین چو گنجشکان خانه  
 ترا این صفة شاهانه در بر  
 چو آیینه است در پیش سکندر  
 بود این صفة چون مسند مزین  
 تویی شاهانه بر مسند ممکن  
 تویی با حوضی اینسان در برابر  
 نمودار بهشت و حوض کوثر  
 چنین کز مقدم شاهی شرفناک  
 سرد گر سرفرونی با فلاك  
 شهنشاه فلک جاه قوی دست  
 به پیش قدرش ایوان فلک پست  
 شهی کابوائش از کیوان گشته  
 دعایش نیز بر ایوان نوشته  
 بلند ایوان تو محراب شاهان  
 هلال از سجده اش خورشید جهان  
 بر اهل دین و دولت طاعتش فرض  
 هو السلطان ظل الله فی الارض  
 خلافت کان بتایید خدا یافت  
 ز جعد خود علی مرتضی یافت  
 شه با عز و تمکین شاه طهماسب  
 پناه دین و دولت شاه طهماسب  
 آلهی نادرین ایوان هستی  
 بود نام و نشان حق پرستی  
 ظلال این مهین حق پرستان  
 شه شاهان پناه زبردستان  
 ممهّد باد بر ایوان شاهی  
 مسلم باد بروی دین پناهی  
 درین فیروزه گون ایوان رزکار  
 همیشه داد و عدلش با درکار  
 صفت روضات و باغات جانب شرقی  
 درین ایوان چو بینی از دو جانب  
 همه باغست مشرق تا بمغرب

نخست از جانب مشرق درآیم  
 در باغ معانی برگشایم  
 درین سو چارده باغست معمور  
 ز انوار و فواکه گشته پرنور  
 یکی زین چارده نذر امامست  
 امامی کافتاب او را غلامست  
 امام هشتمین کز رفعت شان  
 بود دهلیز قدرش هفت ایوان  
 علی موسی جعفر که از قدر  
 بخاک پاش رخ سایده بدر  
 دگر یک روضه از عیب عاریست  
 که سرکارش علی سبزواریست  
 دگر یک غیرت باغ جنانست  
 که تالار رفیعش در میانست  
 دگر یک غیرت باغ مرادست  
 که از باغ ارم صدره زیادست  
 دگر یک روضه پرزینت و نور  
 که از سعی حسن بک گشته معمور  
 دگر یک باغ عبدالله خانست  
 که بر مسند قراخان زمانست  
 دگر باغیست کز سعی بدرخان  
 چو گردون از زواهر شد درخشان  
 دگر باغ وسیع قورباشیست  
 که گردون بر سرش در فیض باشیست  
 چه تالارست و حوض جان سرشتی  
 بقصر و حوض کوثر بین بهشتی  
 دگر یک گلشنی در دستانست  
 که شمس الدین علی سلطان باشیست  
 دگر یک روضه چون بیت معمور  
 مزین گشته از الوان انگور  
 پس این روضه باغ حاجی آقاست  
 که هرج از وصف او گویم بود راست  
 دگر یک قطعه مشحون بگلزار  
 درو گلهای رنگارنگ پُریار  
 دگر آن روضه کامد دور از آسیب  
 ز فرخزاد بیکش رونق وزیب  
 دگر یک باغ قطب الدین جامیست  
 که اندر جمله آفاق نامیست

## صَفَتِ عِمَارَاتِ وَبَاغَاتِ جَانِبِ عَرَبِي

کنون از جانب مغرب زم زم دم  
چنان کافتند قبول اهل عالم  
درینجانب عماراتست بسیار  
ازان کمتر بیباغ افتند سروکار  
چو افلاکش بود نه باغ معمور  
همه با نام سرکارانش مشهور  
نخستین روضه بهرام میرزاست  
که از انواع گلها عالم اراست  
در آنجا خانه شروانی و حوض  
هی الجنات فیها القصر والروض

### صَفَتِ خَانَهُ شِرْوَانِي

تعالی الله چه شروانی سرایی  
بهشتی دلفروزی جانفزیایی  
چه گویم وصف آن زیننده منزل  
که مثلش نیست در معموره کل  
بزیبایی نگارستان چین است  
بهشتی در جهان گرهست اینست  
بروی صفا شاهانه اش جای  
چوشاهی جم سپاهی مسند آرای  
درونش حوض کونروش دلفروز  
زرشکش مضطرب مهرجهانسوز  
یکی فواره از حوضش زده سر  
چنان کاندرفلک خورشید انور  
نه کم از مهرتابان ارتفاعش  
چومهر از هر طرف خط شعاعش  
چنان روشن که گویی بی حجابی  
بحوض افتاده عکس آفتابیی  
چه گفتم هر حبابش آفتابیت  
که از هر یک جهانرا آب وتابیت  
زرزین آفتابیه آب در جوش  
هزاران آفتابش حلقه در گوش  
بزرین آفتابه از چپ و راست  
نموده کارفرما لولها راست  
ز هر یک لوله بیرون جسته آبی  
هلالی چند ظاهر ز آفتابیی

نموده کاردان سحرپرداز  
مدور لوحی از زبر سرش ساز  
بتاری چند کرده استوارش  
که هموار آید آب از هر کنارش  
ز آبی کان برون آید زاندام  
یکی گنبد پدید آید فلک فام  
زلال از جوش زرین آفتابیه  
برانگیزد یکی سیمین قرابه  
به شکل آینه گیتی نمایی  
وزو در گنبد گیتی صفایی  
چنان صافی که پنداری حیایی  
عبان گشته بلطف از روی آبی  
نگون کرده بلورین جای افلاک  
که ریزد جرعه از فیض بر خاک  
سرای عیش را ازوی اساسی  
سمند کام را ازوی قطاسی  
ازو جوشان حباب انگیز آبی  
کواکب ریز گشته آفتابیی  
فواره زبیر آب روح پرور  
چو در چادر تن سیمین دلیر  
بگناه چرخ گویی یار موزون  
نموده تن زلنگ آسمان گون  
بتی سیمین تنی در جلوه ناز  
درون خرگه سیمین فدافراز  
غلط گفتم که چتری خسروانه  
بسوی چشم امید زمانه  
درونش شمعها روشن شب نار  
زبزم خسروی گشته نمودار  
نشانش زآیه نور علی نور  
که دیدد آتش درون آب مستور  
بصورت همچو فانوسی است پرنور  
که در پیراهن آبیست مستور  
چو فانوس خیالش زیب و حالی  
تعالی الله چه فانوس خیالی  
چنین فواره با آب وتابی  
که در روی زمینست آفتابیی  
درون کوی گردون بی نظیر است  
خیال انگیزی روشن ضمیر است

از گذشته درون خانه گلشن  
 چنان کز شع گردد خانه روشن  
 معلى خانه جنت سرشتى است  
 زهر جانب درش سوى بهشتى است  
 مبارک باد بر شاه اینچنین جای  
 شه جمشید جاه عالم آرای  
 پناه دین و دنیا شاه آفاق  
 بیابوش شهان عصر مشتاق  
 سر شاهنشاهن طهماسب شاه است  
 که مشرق را و مغرب را پناهست  
 الهی تا جهان از عدل بریاست  
 بعدلش باد کار ملک و دین راست  
 مبادا دولت از خاک درش دور  
 که هست از دولتش آفاق معمور  
 مخلصد باد ظلش تا قیامت  
 وجودش از هر آسیبی سلامت  
 پس از این روضه جنات مانند  
 که باد از دولت شاهی برومند  
 سر حوضت و ایوانهای شاهی  
 که همسایه ست با ظل الهی  
 دو ایوان بر سر هم هر دو معمور  
 تعالی الله زهی نور علی نور

**صفت ایوانی زیرین**

عجب ایوان کیوان با سبانیست  
 چه ایوان کان مقوس آسمانیست  
 بیاب از شمسه اش ای مهر بر تو  
 بنوروزی لباس باغ کن نو  
 درآی زهره در این رشک فردوس  
 بسان مشنری در خانه قوس  
 هلال از ابروش بنگر اشارت  
 بشهرنوجهانرا ده بشارت  
 عطارد کو که از کلک زرافشان  
 نگارد نقش این فرخنده ایوان  
 زده بهرام دامن بر میان شاد  
 بسرکاری این فرخنده بنیاد  
 مبارک باد این ایوان شاهی  
 برین مصدوقه ظل الهی

شه ایوان دین و دانش و داد  
 کزوشد باغ دین جمع آریاد  
 خطایش قهرمان الماء والظین  
 سر شاهنشاهن تاج سلاطین  
 مدار امن و ایمان شاه طهماسب  
 مکان عدل و احسان شاه طهماسب  
 زرویش شعله زن انوار اجلال  
 بدو روشن جهانرا چشم اقبال  
 باو تاشیح را شایع سپرده  
 بنسای شریع را بر عرش برده  
 جهان روشن بعدل و داد کرده  
 همه ویرانها آباد کرده  
 فروغ جبهه اش از دانش و دین  
 صفای گوهرش از آل باسین  
 الهی تادین فرخنده ایوان  
 بود آرایش از برجیس و کیوان  
 سعادت یاور شاه جهان باد  
 نحوست باعدویش همعتان باد

### صفت ایوان بالا

زهی فرخنده ایوان دلاری  
 که کرده در دل جرخ برین جای  
 سزد گرسر فرزند عالم خاک  
 ازین فرخنده ایوان شرفناک  
 زمین بر آسمان نارد فرورس  
 که دارد اینچنین زیننده منظر  
 بود این طرفه ایوان در جهان طاق  
 ز تعظیم آمده محراب آفاق  
 توانش نام کردن قسسه دهر  
 که یابند از سجودش مقلان بهر  
 عجم گریر عرب نازد عجب نیست  
 کز نسان قبله گاهی در عرب نیست  
 عراق امروز در ایران سرافراخت  
 که در وی شاه ایوان چنین ساخت  
 رقم کرده بتایید الهی  
 عطارد بر سر ایوان شاهی  
 که سلطان بن سلطان  
 سریر افروز دارالملک احسان

معلی خسرو منصور رایت  
 قوی بازویش از دست ولایت  
 مهین دین پناهان شاه طهماسب  
 پناه پادشاهان شاه طهماسب  
 بمعهد اونگر گرگ عوانرا  
 سگ دنباله دوگشته شبانرا  
 دل خورشید سوراخ از سنانش  
 عطارد مانده حیران از بنانش  
 چو شیر بیرفش خیزد ز لشکر  
 بیج شیر لرزد مهر خاور  
 الهی تا جهان دارد اساسی  
 توان از شمع خور کرد اقتباسی  
 نگهدارش درین فیروزه گلشن  
 در ایوان شهنشاهی ممکن

### صِفَتِ حَوْضِ وَ غَازِ وَ قَوْوِ بَط

چگوم وصف این حوض فلک رنگ  
 که با دریای افلاکست یک رنگ  
 درین نیلی سرا بر عرصه خاک  
 چنین حوضی ندیده چشم افلاک  
 ز آب حیوان وام خواهد  
 خضر در وی دمی آرام خواهد  
 زموجش هر طرف دامیست پیدا  
 مه نوسید دامش ماهی آسا  
 هوای شیشه سازی کرده از یاد  
 حبابش شیشه بازی کرده بنیاد  
 بهشت آیین زعکس نرگس از جوی  
 نموده انگبین و شیر هر سوی  
 حبابش انگبین بخشیده و شیر  
 با کواب قسواریر قسواریر  
 فلک نادیده در وی صورت خویش  
 ز خود بینی سرافرازی شدش کنش  
 صفای آبش از دل درد برده  
 بلطف از چهره جان گرد برده  
 پر از غاز و بط و قو آب شفاف  
 چو جوهر در دل آیین صاف

بر آبش غاز و قوی خالی از قبح  
 عیان چون قطعهای ابر در صبح  
 بط رعنا بروی آب صافی  
 نهاده سینه در دریا شکافی  
 گشاده چشم و گردن برکشیده  
 چوفا و بای صافی بر جریده  
 وقوع قویحوض آسمان فام  
 چو برف صافی اندر سیمگون جام  
 زند هر لحظه چون بر آب منقار  
 بگردش دایره خیزد زیرگار  
 عزیمت خوان مگر در آب شد بط  
 که از موجش عیان بر دور شد خط  
 عیان منقار بط در آب صافی  
 چو کلک بنده در دریا شکافی  
 معلق زن بحوض از هر طرف بط  
 چو از باد مخالف زورق شط  
 پس انکه در یکی روضات و باغات  
 که هر یک جنت اعلاست در ذات

یکی باغ دلارای پراشجار  
 که سید بیک آنرا بوده سرکار  
 دگر بیک روضه شه نعمه الله  
 که خواند خویش را خاک ره شاه  
 دگر بیک روضه قاضی ضیادین  
 که از خوبیست چون بنخانه چین  
 دگر بیک روضه از عیب عاری  
 ز سید میرزای سبزواری  
 دگر بیک باغ کنجش آمده نام  
 که از قاضی ضیادین دیده اتمام  
 ازان شد ذکر این باغات مجمل  
 که رفته پیش ازین وصفش مفصل  
 بسحر مخزن الاسرار ازین پیش  
 مفصل گفته ام در نامه خویش  
 چو در آن بحر سحر آیین تمامی  
 نمی گنجید بعضی زین اسامی  
 درین بحر طرب انگیز بر حال  
 نمودم نظم فهرستی باجمال  
 چنین باغی بدین ترتیب و تزیین  
 مبارکباد بر فرمانده دین



کواکب بر فلک در سرمه سای  
 وزان چشم جهان را روشنایی  
 سپهر جوهری دکان گشاده  
 همه سرمایه بر دکان نهاده  
 فلک مانند صوتخانه چین  
 زمین از روشنی افلاک تزیین  
 سپهر حُقه باز دُردی آشام  
 چو شب بازان فشانده آتش از کام  
 چو صوت باز گردون سبک رو  
 برون آورده هر دم صورتی نو  
 لطافت‌های باد عنبر افشان  
 معطر کرده گیتی را گریبان  
 بدشت از شوق باد نویبهار  
 معلق زن غزالان تناری  
 صبا مستانه رقص آغاز کرده  
 برخ درهای دولت باز کرده  
 سرفرمان دهان هفت اقلیم  
 رکابش خسروانرا طوق تسلیم  
 بدولت بر سر مسند نشسته  
 ز گل‌های سعادت دهنه بسته  
 در ایوان شهنشاهی ممکن  
 برویش دیده اقبال روشن  
 خوشا ایوان ملک جعفر آباد  
 که از سیما شدادش رسته بنیاد  
 گذشته پایه‌اش از عالم خاک  
 رسیده بام او بر سقف افلاک  
 فلک خود را بسقفش باز بسته  
 ز بامش عرش بر کرسی نشسته  
 بمردم کنکر او سایه افکن  
 چو صف‌های مژه بر چشم روشن  
 چو خورشیدست از بس ارتفاعش  
 ز کنکر هر طرف خط شعاعش  
 نگارستان چینی شرمسارش  
 خرد حیران سقف زرنگارش  
 ز سقفش روح قدسی گشته محفوظ  
 که هر یک تخته‌اش لوحیت محفوظ  
 زهر تیری که بر سقفش هویدا است  
 نورد اطلس چرخ معلی است

بیا عبدی که داد عیش دادی  
 گره‌های غم از خاطر گشادی  
 ز سیرباغ شاهی یافتی کام  
 کنون کز باغ بیرون می نهی گام  
 بر آوردست و بگشا از زبان بند  
 سخن را با دعای شاه پیوند  
 الهی تا بیاغ از فیض نوروز  
 بعیش آید نسیم عالم افروز  
 چراغ دولت شه باد روشن  
 به آتین گل سوری بگلشن  
 گل ارچه نیست بیش از چند روزی  
 که دارد مشعلش تابی و سوزی  
 چراغ دولت اوتا قیامت  
 بماناد از هر آسیبی سلامت  
 نسیم عدل او هر جا وزان باد  
 بهار دولت او بی خزان باد  
 صفت شب روح پرور روح گستر که نواب کامیاب دُر  
 ایوان دُوالخانه جعفر آباد بودند و این بنده سعادت  
 زمین بوس رسید  
 تعالی الله چه شب بود این شب دوش  
 که دریا‌های دولت بود در جوش  
 شبی فرخنده تر از عید نوروز  
 بانوار سعادت عالم افروز  
 نسیم نوبهاری در وزیدن  
 ریاحین بهشتی در دمیدن  
 هوای دلکش اردیبهشتی  
 معطر از ریاحین بهشتی  
 سر زلف شب اندر مشک سابی  
 فلک رقصان چو آهوی خطابی  
 نسیم نرم رویشی گرفته  
 بارواج قدس خویشی گرفته  
 دمیده بوی مشک از نافه خاک  
 گریبان هوا از لطف آن چاک  
 هوا گیسوی شب را شانه کرده  
 بافسون عقل را دیوانه کرده

ستونهای سرافرازش فلک سای  
 جوانوار معارف خراطر آرای  
 ز نور آمد علمها سر کشیده  
 سرش بر اوج علیین رسیده  
 در و دیوارش از جنت نمونه  
 ز شاخ و برگ و مرغ گونه گونه  
 ز اسلامی فرنگی رفته در تاب  
 کزان خط خطا خورده بهر باب  
 خطایی هر طرف بگشوده صد گل  
 هزاران مرغ روحش گشته بلبل  
 نشسته مرغ بر شاخ خطایی  
 تو گویی می کند دستان سرایی  
 ز فصالی هزاران فصل تصویر  
 نموده نوک کلک مملکت گیر  
 پری و آدمی اندر مقابله  
 یکی جان کرده بغما دیگری دل  
 بلی در بازگاہ پادشاهی  
 نقوش جن و انس و مرغ و ماهی  
 بدین معنی بود کز جود عامش  
 سلیمانست و جن و انس رامش  
 بهر سومانوی کلکی مهندس  
 رقم کرده یکی زینده مجلس  
 بهر جانب ز صورتهاء شیرین  
 شده منسوخ صورتحانۀ چنین

**صفت شیرین و فرهاد و کوه بیستون**

زیکسو مجلس شیرین و فرهاد  
 کشیده کلک شیرین کار استاد  
 پری رخساره شیرین شکر خند  
 ز روی لطف با جان کرده پیوند  
 بسوی بیستون رفته سواره  
 اثر کرده غمش در سنگ خاره  
 گرانی کرده سروسایه دارش  
 سقط گردیده باره زیر بارش  
 نهاده زیر بارش کوهکن تن  
 گرفته کوه سیمین را بگردن  
 جوشیرین از سبک روحی نشان داشت  
 نگویم کوهکن بارگران داشت

فضای کوه و جوی دلپذیرش  
 نمودار بهشت و جوی شیرش  
 زیکسو جوی شیر اندر رو آرو  
 زیکسو صورت شیرین و خسرو  
 بنوک نیشه فرهاد هنرور  
 نموده روی خازار را مصور  
 بروی سنگ از تمثال شیرین  
 زده از بهر خسرو فال شیرین  
 بیکیجا خامۀ نقاش استاد  
 نموده صنعت شاپور و فرهاد  
 شده کلک مصور کوه برداز  
 زده مانند مانی لاف اعجاز  
 زجان کوهکن انگبخته سنگ  
 زخونش داده روی لاله را رنگ  
 نه لاله بود سر بر کرده از کوه  
 دل فرهاد بسود و کوه اندوه

**تصویر شیرین و خسرو و چشمه آب**

دگر تمثالی از شیرین و خسرو  
 که نتوان یافت مثلش در قلمرو  
 درون آب شیرین شکر خند  
 گلاب ناب را پیموده برقند  
 تنی از لطف چون گلهای گلشن  
 درون آب آتش کرده روشن  
 ز حلقه حلقه گیسوی پراز تاب  
 فکنده صد هزاران شست در آب  
 زلال از گیسویش در اضطرابی  
 حباب و موج را زان پیچ و تابی  
 درون آب آن خورشید آفاق  
 چون نقش دلبران در چشم عشاق  
 بتن شبگون پرندش خاطر افروز  
 شب قدر آمده با روز نوروز  
 شبی خورشید از جیبش دمیده  
 میان صبح روشن آرمیده  
 شبه سیما حریری بسته بر تن  
 برانده شبی بر روز روشن  
 درون چشمه آن شیرین کرشمه  
 نبات انگیز آب از طرف چشمه

دمیده در خور شبدیز چابک

نباتی چون خط خوبان نازک  
فرو آورده سر بر سبزه شبدیز  
چو خال عنبرین بر خط نوخیز  
بسوی چشمه گلگون رانده خسرو  
بروی صبح مهرا فکننده پرتو  
گزیده خسرو انگشت تحبیر  
بسیم ناب رخنه کرده از در  
پیروین از هلال انگیخته جوش  
ز حیرت تا قیامت مانده خاموش

### تصویر مجلس بزم

ز مجلسها دگر یک مجلس بزم  
که هوش از حیرتش گردد سبک عزم  
بتان ماه روی حور بیکر  
بهم آمیخته چون شیر و شکر  
رفیقان بر خلاف اهل عالم  
نشسته تا قیامت شاد با هم  
نگنجیده دویی شان در میانه  
بیک رویی و یک رایی نشانه  
نشسته خوب رویان دلاویز  
چو مهر یار در دل عشرت انگیز

### تصویر شکارگاه

دگر یک مجلس صید و سواری  
بهم در جلوه شیران شکاری  
پلنگان جلوه گریبا شریزه شیران  
پلنگ و شیر مغلوب دلیران  
شکار انداز ترکان کماندار  
چو چشم غمزه ناک جادوی یار  
غزالان خطایی در تک و دو  
سواران شکاری در و وارو  
مصور صورت نخجیر برداخت  
بدان گونه که نتوان مثل آن ساخت  
ز سیر و نیم سیر رنگ نخجیر  
بهم آمیخت گویی شکر و شیر  
پلنگان را نموده پشت پر خال  
نموده نقطه ریزی مرد رسال

مهیا کرده کلک سحر برداز

دران فرخنده سطح مانوی ساز  
بهر جانب زر و باهان روسی  
برای تازیان برگ عروسی  
بهم گور و گوزن و شیر هم دوش  
ز قصد یکدگر گردیده خاموش  
بتان بر آهوان از ناز رانده  
ز حیرت چشم آهویاز مانده  
خندنگ خوب رویان شکاری  
چو مؤزگان غزالان تناری  
ز هر جانب سواره گلعداری  
به صید انداختن چابک سواری

### تصویر چوگان بازی

دگر یک جایگاه گوی بازی  
بتان چوگان بکف در رخ تازی  
بچوگان گوی گردانرا سروکار  
چو دل سرگشته اندر زلف دلدار  
بتان در گوی بازی شاد و خرم  
هلال آسا بچوگان باختن خم  
هلالی غبغبان کشور آرای  
بچوگان گوی را بر بوده از جای

### تصویر باغ و سیر جوانان دران

ز یکسو نقش باغ و شکل بتان  
بت گلچهره در سیر گلستان  
بهار و سبزه و سرو و لب جوی  
نشاط انگیز از خوبان دلجوی

تصویر مجلس یوسف و زلیخا و دست بُردن زنان

### مصر

زدبگر سوی تمثال زلیخا  
که بنشسته بلبهای شکر خا  
یکی زیننده مجلس ساز داده  
بتان مصر را آواز داده  
بآیین پری خوانان ساحر  
بری رویان مصری کرده حاضر

بدست هریکی تیغ و ترنجی  
چو خور طالع شده یوسف زکنجی  
پری رویان مصر از حسن طالع  
شده حیران خویش از روی واقع  
باستغنا خرامان گشته یوسف  
بهر گامی نموده صد توقف  
ز روی انگبخته صد خرمن گل  
ز موی آویخته مرغول سنبل  
رخی روشنتر از باغ بهاری  
خطی خوشبوتر از مشک تناری  
ندی دلکش تر از رعنا صنوبر  
زیس زبندگی چون نخل نویر  
لب شیرین تکلم ناگشاده  
سوی خود آرزو را نه نداده  
دهان از ذره کم بی گفتگوی  
میان باریکتر از نصف موی  
بسر از تاج شاهی شعله نور  
بنورش پرتو خورشید مستور  
بزرین آفتابه کف گشوده  
کلیم آساید بیضا نموده  
پری رویان همه مایل بسویش  
نهاده دیده از حیست برویش  
گشاده چشم و لبها جمله خاموش  
بدینسان تا قیامت مانده بیهوش  
ترنج و تیغ اندر مشت سیمین  
قلم کرده بتیغ انگشت سیمین  
ترنج و پنجه نا کرده زهم فرق  
نموده پنجه خور در شفق غرق  
ترنج پنجه سیمین بریده  
بعینه همچون رگس پیش دیده  
ز لبخا زیر لب او را دعا گوی  
ز لعل دلپذیرش آرزو جوی  
مصور کاینچنین صورت گشوده  
هزاران حسن بر یوسف فزوده  
بمو کرده رقم شکل میانش  
سرمویی نموده از دهانش  
بتنان مصر با دست بریده  
قلم بر حرف عقل و دین کشیده

هزاران آفرین بر خامه سنجی  
که بنموده بدینسان دست زنجی  
همانا صورتی زینسان که انگبخت  
یآب زندگانی رنگش آمیخت  
مگر جان کلک او در آستین داشت  
که صورت جمله جان راستین داشت

تتمه حکایت مجلس بهشت آیین دژ ایوان  
بدین ترتیب مجلسهای زیبا  
که چشم از نقششان نبود شکبیا  
یک از یک به بآیینی که باید  
بهر صورت که بینی دلرباید  
نه ایوان رشک صورتخانه چین  
بهر صورت مقید صد دل و دین  
درین ایوان شهشه آرمیده  
چون نور اندر نگارستان دیده  
همه خانان و سلطانان اطراف  
سران و سروران قاف تا قاف  
سراسر غرقه اندر گوهر و زر  
ازیشان مملکت را زیب و زیور  
وزیران امین در موشکافی  
دبیران عطاورد رای کافی  
نشسته سر بلند از دولت و دین  
بجای خویشتن هریک بتمکین  
حکیمان در حدیث حکمت آمیز  
ندیمان از لطایف عشرت انگیز  
مراهم بخت و دولت یاوری کرد  
درین مجلس شهم یادآوری کرد  
طلب فرمود و نزدیک خود خواند  
بلطفم بر بساط قرب بنشانند  
چو دیدم عالمی از عز و تمکین  
همه دانش همه دولت همه دین  
فروغ نور ایمان در جیبش  
کلید کارها در آستینش  
دماغ روح از خلقش معطر  
چراغ عقل از رویش منور  
فروغ مهر از رای منبرش  
رموز غیب ظاهر از ضمیرش

بود کامم برین در جان سپردن  
 مراد من درین درگاه مردن  
 مرا درگاه شه محراب جانست  
 پناه از فتنه آخر زمانست  
**صَفَتِ گَنْبِدِ مُتَبَتِ کَارِی**  
 بدین زبندگی ایوان شاهی  
 که دادم شرح اوصافش کماهی  
 بود سرلوح دیوان سعادت  
 فلک را بر درش روی ارادت  
 بر اطرافش بناهای معلی  
 وزان هر خانه شه بیتی است غرا  
 خصوصاً گنبدی جنت سرشتی  
 که در دنیاست فی الواقع بهشتی  
 بدهر آن گنبدی رانست مانند  
 که با جان خشت خشتش راست پیوند  
 هواش نفعه بال فرشته  
 گیش از شیرۀ جانها سرشته  
 بسفکش شمشه از جام مصفا  
 به شکل شمس بر چرخ معلی  
 بجامش شیشه صافی مرتب  
 مهست و هاله و ابرست و کوکب  
 ز مردگون ز جاجش آسمان تاب  
 خضر از چشمه ظاهر گشته با آب  
 زهر یک شیشه زرد فروزان  
 نهاده مهر بر دل داغ سوزان  
 ز نیلی شیشه اش گردون جگر ریش  
 که دیده صد شکست از وی بخود بیش  
 ز گلگون شیشه اش یاقوت در تاب  
 که افزونست ازودر رنگ و در آب  
 بگرد مهرش جام مدور  
 بروی لاجورد خاص از زر  
 بسوک کلک نقاش هنرمند  
 پری و ابریا هم داده پیوند  
 ز زیناب گرد شمشه تابی  
 شمع انگیز گشته آفتابی  
 جوشم آن شمشه از بس ارتقاعش  
 زهر بسال پری خط شعاعش

قوی دستش بنابید الهی  
 بزیر حکمش از مه تا بساهی  
 بحالم لطف بیش بیش فرمود  
 برویم غنچه امید بگشود  
 چنانم زنده کرد از لطف بی مر  
 که خواهم زنده بودن تا بمحشر  
 مرا لطفش بگویی زبانی داد  
 زغمهای زمان خط امان داد  
 بلطف آن آفتاب ذره پرور  
 دلم را ساخت چون خورشید انور  
 بهر حرفی که از لعلش شنودم  
 دعایی تازه زیر لب سرودم  
 همی گفتم نهان کای خسرو دین  
 فدایت صد هزاران جان شیرین  
 تویی شاه و پناه اهل عالم  
 مباد از سرمن سایه ات کم  
 چنین کز دولتت آسوده حالیم  
 بیمن لطفت ایمن از ملالیم  
 مدام آسوده از غم باد حالت  
 مباد از گردش گردون ملالت  
 سراعدا بخاک افکنده تو  
 همه شاهان عالم بنده تو  
 جهان عز و تمکینی ز توفیق  
 پناه دولت و دینی بتحقیق  
 جهانی اینچنین فرخنده بادا  
 پناهی اینچنین پاینده بادا  
 بشرق و غرب کلکت حکمران باد  
 بجبین و روم فرمانت روان باد  
 ابد پیوند بادا دولت تو  
 ولایت گیر عالم صولت تو  
 مثال مجلسست بر چرخ اخضر  
 بکلک لطف حق بادا مصور  
 گل اقبال تو از نقش نقدیر  
 همیشه تازه چون گلهای تصویر  
 زهی دولت که خاک این درم من  
 غلام این شه دین پرورم من  
 مبادا هرگز زین در جدائی  
 بدیگر در مبادم آشنائی

درودبوار او آییننه کردار  
 بنان از عکس دروی نقش دیوار  
 صفای فرش او از حد زیاده  
 ز سقش عکس بر فرش افتاده  
 در زیننده اش آرام دلها  
 ز زلفیش نهاده دام دلها  
 هنرمندان بکلک مانی آثار  
 نموده نقش مجلسهای پرکار  
 تصویر رزم  
 یکی مجلس نمودار مصافی  
 دو لشکر را بدشت کین طوافی  
 نه مجلس گلستانی ساز داده  
 که مرغ روح را پرواز داده  
 ز یکسو تاجداران صف کشیده  
 بفرق از تاجشان گلها دمیده  
 ز کسونهای رومی از دگر سوی  
 کدو زاری عیان کرده بهر سوی  
 علم با بیرق گلگون مصور  
 گل بستان فروز افراخته سر  
 نموده از سپر صدجا نمودار  
 پر از گلهای ختمی کرده گلزار  
 چو گلبن جنگجویان کمر بند  
 کله خود پر از خون غنچه مانند  
 بجای آبگون شمشیر فولاد  
 کشیده نقش سوسنهای آزاد  
 بسر جوشیده خون از تیغ پرفن  
 عیان تاج خروس از فرق دشمن  
 همای تیغ گشته استخوان خای  
 برای استخوان پران بهر جای  
 نی نیزه چو خوبان کمر بند  
 درون سینه با جان کرده پیوند  
 شده تیریلان از دل گذارا  
 به تیزی کرده ره در سنگ خارا  
 دلی را گرزبیکان عقده بود  
 به بیکان دگر آن عقده بگشود  
 یکی را دست و تیغ افتاده بر خاک  
 یکی از تیغ خود و تارکش چاک

خطی بر دور گنبد لاجوردی  
 چو دریای محیط از گرد گردی  
 محیطی آسمان گون رنگ آیش  
 منبت نقشها بر روح بابش  
 بروی آن محیط فیض آثار  
 منبت نقشها چون کف بدیدار  
 ز گچ بر لاجوردش گل بریده  
 گل نسرین ز نیلوفر دمیده  
 نه گنبد آسمانی عالم افروز  
 منبتهاش چون گلها بنوروز  
 غلط گفتم نه گل نازک سحابیست  
 که بر سقف و سپهرش بیج و تابیست  
 بعکس چهره خوبان ایام  
 گلش کافورگون و بوم گلغام  
 گلستانیست در چشم جهان بین  
 بروی لاله و گل رسته نسرین  
 بقالب ریخته گلهای دلجوی  
 چو در صحن چمن گلهای خودروی  
 منبتهای او شیرین زینباد  
 چو آن قرصی که ریزد مرد فناد  
 بهم ابرو فرنگی گونه گونه  
 ز سیمرخ آمد و از در نمونه  
 خطائبها بروی سقف پیدا  
 چو انجم بر سپهر عالم آرا  
 گلستانی ز حسن سعی معمار  
 درو نیلوفر و گل رسته بسیار  
 گل او ایمن از یزاد خزان  
 مصون از حادثات آسمانی  
 خجل از لاله اولاله باغ  
 ز رشک آن نهاده بر جگر داغ  
 میان ابراسلیمی بدیدار  
 چوماهی زیر موج بحر ذخار  
 مدور سقف او چون چشمه صاف  
 چو موج او را مقرنساها بر اطراف  
 بهر طاقش فروزان تابدانی  
 ز عین روشنی چشم جهانی  
 ز عشقش چرخ را بر سینه داغی  
 ز جامش ملک را روشن چراغی

یکی بر خصم رانده تیغ فولاد  
 دگریک درگریز از تیغ بیداد  
 یکی را تیغ کین کرده دویبکر  
 دگریک را حمایل تیغ دربر  
 مخالف از تُفک انگیخته دود  
 ولی زان دود چشمش گریه آلود  
 به نیزه ترکستانز تاجداران  
 گریزان رومی از هرسوهزاران  
 مخالف با تُفک افسرده بازار  
 بآه واپسین اورا سرروکار

### تصویر شکارگاه

دگریک مجلس صید افکنانست  
 که جولانگاه صد چابک عنانست  
 زهر جانب دوان چابک عنانی  
 خدنگ افکن بت ابرو کمانی  
 یکی بر سبز خنگی آسمان وار  
 فروزان کرده چون خورشید رخسار  
 بزیر شهسواری ابلقی رام  
 چوشه کامد بکامش رخس ایام  
 جهانگیری کمیتی را عنان گیر  
 چو دست شاه با کلک جهانگیر  
 بگلگونی بنی در جلوۀ ناز  
 نموده از شفق ماهی سرافراز  
 شباهنگی بروشخی شب افروز  
 شب قدری صباحش روز نوروز  
 مهی بر نقره خنگی پرتوافکن  
 چو خورشیدی عیان از صبح روشن  
 در ابرو چین فکنده هر پری رو  
 کمان پر کرده برانداز آهو  
 سیه چشمان بر آهورخش رانده  
 ز غمزه تیر بر آهونشانده  
 به تیر غمزه ترکان تناری  
 نشانده بر شکاری تیرکاری  
 هزاران گور و آهودرتک ویوی  
 شکارافکن صف آریانان بهر سوی  
 گراز از زخم بیکان گشته دلریش  
 بدندان گور کننده از بی خویش

به نیزه خرس را گزدان رسوده  
 بجوش ذوق چوپانی فزوده

### صفت قبق اندازی

دگریک مجلس چابک سواران  
 دل گردون شکاف از تیر باران  
 باهنگ قبق بکران جهانده  
 خدنگ از قوس گردون رسانده  
 شده جوب قبق شمع از بی جمع  
 بگردش تیر چون پروانه بر شمع  
 پری رویان زهر جانب کمانکش  
 پری از حمله ایشان عنانکش  
 بگردون روح عاشق پای کویان  
 که نبود بی نصیب از تیر خوبان  
 خدنگ خوب رویان آسمان رو  
 بهر سو عشقبازان در تک و دو  
 که چون تیرستان با آید از اوج  
 نیفتد بر زمین از جوش آن فوج

### صفت فن تصویر و اشعار بتقریب دست و قلم شاه جهانگیر

بدین ترتیب مجلسهای تصویر  
 که وصفش ناید از خوبی بتقریر  
 هنرمندان سحر آیین کشیده  
 ز نوک خامه جان در تن دمیده  
 عجب فنی است این فن دلاری  
 که دلرا میبرد در دیدن از جای  
 بدور شاه این فن شد جهانگیر  
 که بی مثلست خود در فن تصویر  
 هنرمندان که گرداگرد اویند  
 درین فن یک بیک شاگرد اویند  
 بعهدش صد چوبه زاد آمد و رفت  
 دو صد شاپور و فرهاد آمد و رفت  
 ازان شد شهرت شاپور بسیار  
 که در عهدش نبودى مثل درکار  
 بعهد خسرو ارمی بود شاپور  
 بدینصورت نمى گردید مشهور

هران نقشی که کرده بر جریده

قلم بر صورت مانی کشیده  
ز حیرت کو قلم را رانده درکار  
هنرمندان نشسته رو بدیوار  
دران دم کو کنند نقاشی آغاز  
قلم از پرجبریش شود ساز  
ز بس تردستیش در کلک تصویر  
چکد آتش ز کلک مملکت گیر  
چکد از نوک کلکش آب حیوان  
عجب نبود که یابد صورتش جان  
نه تصویر وی از جان بی نشانست  
که تصویرش ز سرتاپای جانست  
کشد هرگاه نقش چشمه بر سنگ  
فزاید حیرت مانی و ارزنگ  
کشد زانگونه آب از کلک پرتاب  
که مانی تشنه لب بر گردد از آب  
چوموی خامه اش گردد زرا لود  
نماید خامه او شمع بی دود  
کشد چون مرغ را در مجلس جمع  
برد آن مرغ چون پروانه بر شمع  
فلک آراسته بر حسب دلخواه  
برای زیر مشفش تسخته ماه  
اگر گیرد بکف کلک هنر را  
قلم گیری کنند دور قمر را  
قمر گردد زهر آفت سلامت  
نه بیند بلخ تا روز قیامت  
گر از خورشید انگیزد نمودار  
شود ایمن زمانه از شب تار  
کشد در آفرینش کلک بیش  
نمایند آفرینش آفرینش  
الهی تا رقم از ملک هستی است  
قلم را صورت ملت پرستی است  
قلم اندر بنانش حکمران باد  
چو تیغش حکم بر عالم روان باد  
بهر صورت که فتح آید پدیدار  
بود از جان و دل او را هوادار  
هنر را روی در درگاه او باد  
هنرور را بعهدهش آبرو باد

تتمه اوصاف عمارت و باغ دیوانخانه همایون

زهی فرخ بنای عالم آرای  
که در عالم ندیده کس چنان جای  
بهریکجا نبش ایوان دیگر  
جهان آرا نگارستان دیگر  
مصفا حوضهای کوثر آیین  
مطرا باغهای خلد تزیین  
زیکسوباغ دیوانخانه در پیش  
که از باغ ارم صدره بود بیش  
هوا و آبش از دل می برد زنگ  
درختانش فلک را میدهد رنگ  
دماغ از بوی گلهایش ممطر  
ریاحینش ریوده هوش از سر  
زیستان بهشت او را دلیلی  
که از هر سوی دارد سلسبیلی  
گلستان حرام از سوی دیگر  
که با باغ بهشت آمد برابر  
بهر ایوان که آید در مقابل  
شود آینه بختش مقابل  
رسد دل را دران قصر مشید  
زهر ایوان اوفیضی مسجد  
نمایم سحری اندر رنگ اعجاز  
زهر ایوان کنم وصفی بایجاز  
زدیوانخانه چون بیرون نهی بای  
زگلزار حرم گردی دلاری  
ره افتد اولت از بخت عالی  
بایوانهای شرقی و شمالی  
دو ایوان رو بمشرق پهلوئی هم  
بود آراسته همچون دو عالم  
دو طاق عالم آرا چون دو ابرو  
بهم آراسته پهلو به پهلو  
دو ایوان عجب بی مثل آفاق  
عجیز اینکه هم جفتست و هم طاق  
بلند و با هوا چون چرخ اطلس  
ز بس پاکیزگی چون عرش اقدس  
زدیگر سوی ایوان شمالی  
بلند و جان فرا چون طبع عالی



چو چشم از دیدن دلدار روشن  
 بتصویرات گوناگون مزین  
 ز صورت‌های دلکش نوردروی  
 بهشتی صد هزاران حور دروی  
 ببامش کرده ایوان دگر ساز  
 که بر ایوان کیوان می کند ناز  
 بریده نقشها بر لاله گون بوم  
 چون نقشی کان بود با کلک مرقوم  
 بریده در کمال خوش نمایی  
 ز گچ اسلیمی و ابرو خطایی  
 دروهر گونه نقشی ساز داده  
 که جان رفته از تن باز داده  
 نموده شکل کوه و آب جاری  
 درو با جانورهای شکاری  
 بهم شیر و گوزنش خاطر ارای  
 هژیر و گاو گنجش حیرت افزای  
 پلنگ و رنگ در رنگ زد و گبر  
 بهم آمیخته چون شکر و شیر  
 غزالان چون سیه چشمان چینی  
 همه در عین لطف و نازنینی  
 ز بازی مست روباهان روسی  
 چو ارباب طرب روز عروسی  
 عقاب و باز و شاهین بهر تاراج  
 زده راه نذر و کسبک و دراج  
 بط از باز و تذر و از چرخ نالان  
 چو از ترکان شوخ آشفته حالان  
 کلنگ از جنگ شاهین مانده در تاپ  
 نموده خویش را از اوج پرتاب  
 عقاب از زلف مشکین عشرت افزای  
 تذر و از بال رنگین شعله آسای  
 بدینسان منظری مینو سرشتی  
 نظر گاهش چنین خرم بهشتی  
 ندیده دیده خورشید انور  
 درون حوزه چرخ مدور  
 چنین باغ و چنین ایوان چنین قصر  
 مبارکباد بر شاهنشاه عصر

صَفَتْ بَاغَ حَرَمِ عَلِيَّهِ عَالِيَهُ وَ حُوضِهَا وَ اَيْوَانِهَا

زدیگر سوی باغ عالم آرای  
 حرم را اندران خیلد برین جای  
 عمارات حرم دروی سرافراز  
 که آمد، کنگرش با عرش همراز  
 نخست از باغش آرم داستانی  
 سرایم فصلی از جنت ستانی  
 پس از اوصاف باغ و حوض و ایوان  
 که باید تازگی از وصفشان جان  
 بر آرم دم ز اوصاف عمارت  
 بآیینی که گنجید در عبارت  
 تعالی الله عجب بستان سرانیت  
 بهشتی جان سرشتی دلگشائیت  
 ز عمر آب روانش را نشانی  
 ولی عمری روان در شادمانی  
 بحوض آبش چو کوثر در نمایش  
 بسان دولت شه در فزایش  
 مربع حوضها از وصف بیرون  
 نبوده مثلشان در ربع مسکون  
 از آن جمله یکی حوض مصفا  
 دل از سیمین فواره کرده شیدا  
 نه حوضی سیمین ماهی خجسته  
 مربع در گلستانی نشسته  
 بتن آبی قبایی خورده تقرب  
 که باد از تار موجش داده ترتیب  
 غلط گفتم جهان افروز بیری  
 خجسته طینتی روشن ضمیری  
 ز عکس گل ببردلق مرفع  
 حبابش تکمه بر صوف مربع  
 بگرد حوض گلها گونه گونه  
 هم از کوثر هم از جنت نمونه  
 بسان فیض آیان آب صافی  
 ز فیض طبع در دریا شکافی  
 حباب و موجش از لطف و صفا پُر  
 یکی چون دریکی چون رشته دُر  
 روان افروز حوض عشرت انگیز  
 بحوض افتاده گل از باد گلریز  
 ز فواره نه گل را در میان گنج  
 مثلثا عیان کرده بهر کنج

بعینه چون حریرین فرش دلجوی  
 ترنج اندر میان کنجی بهر سوی  
 تعالی الله عجب کنج و ترنجی  
 ترنج از سیم و از یاقوت گنجی  
 زلال سرکش از فواره سیم  
 به پیش سر فرود آرد بتعظیم  
 سر از سیمین طبقه برزده آب  
 هلال انگیز خورشید جهانتاب  
 از آن سیمین طبقه هر مهندس  
 بعینه صورتش را خوانده نرگس  
 زسوسن نیز هست او را نشانی  
 که از هر سوی هست او را زبانی  
 پس از حرفی که کلک نکته دان راند  
 همش نرگس همش سوسن توان خواند  
 دل از فواره اش در جوش رفته  
 خرد در حیرتش از هوش رفته  
 ز فواره دل آن حوض در جوش  
 ز جوش هوش را سیماب در گوش  
 نهش با آسیای چرخ ممسوس  
 ز صافی آب او ناگشته محسوس  
 زلالش از کمال پاک چهری  
 زمین راداده سیمای سپهری  
 فلک بر دامن خویش نشانده  
 درو حیران حال خویش مانده  
 زلالش ته نما همچون خوی یار  
 نهش همچون دل آینه آثار  
 فتد گرفی المثل سوزن در آن آب  
 شود در شب از اعمی نشان باب  
 اثر کرده زلالش در دل سنگ  
 ز جوش عیش بر آب خضر تنگ  
 چو طوطی بیدر عنا برزده سر  
 ز هر زنگارگون برگش یکی پر  
 چو مجنون هر طرف بید موئه  
 ز سر و لیلی آساست کونه  
 کشیده سر و قد عالم آرای  
 چو آه عاشقانش در فلک جای  
 چنار از هر طرف دستی گشوده  
 بر عنای بی بیضا نموده

کشیده صف زهر جانب سفیدار  
 چورایات شه دین فرخ آثار  
 نسیم مشک بید از مشک بیزی  
 بجیب روح کرده مشک ریزی  
 صنوبر بسته دل در دولت شاه  
 بصد دل شاه را گشته هواخواه  
 زغنچه شاخ گل شوخی دلاویز  
 ز گل در خرمن خارا آتشی تیز  
 نسیم مشک بید از جعفر آباد  
 بچین برده برسم ارمغان باد  
 ز خون در چشم دیده ارغوان حال  
 ز بازو در زمان بگشوده قیفال  
 بنفشه پیش گل سر بر زمین داشت  
 قرنفل رخ پهای یاسمین داشت  
 سمن از هر طرف انداخته سر  
 چو پرجین طره دستار دلبر  
 ز شاخ خم شده ظاهر گل نار  
 چو مریخ از دل عقرب پدیدار  
 درخت سیب گلگون دور از آسیب  
 بهر موسم چمن را زود و صد زیب  
 بفصل گل جهانرا کرده خوشبوی  
 بوقت میوه برده از همه گوی  
 در اطلس جلوه کرده شاخ گیلان  
 چو خوبان سهی قدر روز اجلاس  
 نهاده بر گریبان نخل نویر  
 ز حلویسی و لوزی تکمه زر  
 چو شفتالو بیرون آرد سر از شاخ  
 شود بالعل خوبان خنده گستاخ  
 که شفتالو بیرون زعفرانی  
 بخاصیت فزاید شادمانی  
 چمن چون شاهدان سبز بر حال  
 ز آلوی سیه بر چهره اش خال  
 چو چشم خوباناک شوخ بادام  
 ز جانها صبر برده از دل آرام  
 در اطلس دوخته تمویذ عتاب  
 که ایمن باشد از آفت زهر باب  
 ز روی نار سنجید دور از آسیب  
 گرفته تکمه در یکسان پی زیب

دهان دلبران از بسته در تنگ

که در یک خنده از صد دل بردزنگ  
درخت فندق از بس دلربایی  
سر انگشتانش از فندق حنایی  
برای قوت جان از توت وانجیر  
شده مرغ طبیعت چاشنی گیر  
گر از گل گشته خالی صحن گلزار  
پذیرفته تنزل شوکت خار  
بگلشن از برای عیش بلبلی  
ز ختمی گشته پیدا صد طبق گل  
ز ختمیهای الوان باغ روشن  
چو از جام حلب تابنده روزن  
عیان از شاخ ختمیهای گلغام  
فروزان گشته چون برکاخ گلجام  
ز ختمی عشقبا زانرا امیدست  
که چون روی بتان سرخ و سفیدست  
شگفته ختمی خورشید سیمای  
بسوی چتر شاهی کرده ایما  
باین معنی که در گلزار عالم  
ز چتر شه بود پرکار عالم  
خزان هرگلی را در کمین است  
گلی کانرا خزانی نیست اینست  
ز جوش لاله‌ها ره بر هوا تنگ  
چو صفهای سپاه از تاج گلرنگ  
غلط گفتم چو مشعلهای شاهی  
شده روشن بوقت شامگاهی  
فرنقل را بر رحمان آشنایی  
بهم پیوسته اسلیمی خطایی  
که شاه مانوی کلک هنردوست  
زهرنقشی که بینی مایل اوست  
بود نرگس بباغ جننت آیین  
چو بر سیمین طبقچه جام زرین  
که شربتدار شاهی بر سردست  
گرفته بهر بزم عیش دردست  
غلط گفتم که بهر شاه دوران  
خضر بر کرده جام از آب حیوان  
بخیری خیره گشته چشم نرگس  
بدانصورت که بر زر چشم مفلس

نهاده جوی بر رسم حبیبان

ز خیزی تکمه زویر گریبان  
چمن گردیده از خیری منور  
چو از سیارها گردون اخضر  
عیان هر سو گل بستان فروزی  
وزان اندر دل عشاق سوزی  
چو بیره‌های گلگون در صف شاه  
وزانها بسته بر باد صبا راه  
خطایی لاله‌های گلشن آرای  
بر عنایی کشیده سر زهر جای  
چو بر فرق بلان پره‌های ابلق  
وزان لشکر گه شه دیده رونق  
گلستان از بنفشه گشته بر حال  
ز نیلش همچو خوبان عرب خال  
ز شمع سبز سوسن را نشانی  
بجای شعله بگشوده زبانی  
ازو گشته حریم باغ روشن  
دعای شاه کرده ورد چون من  
بدین زیندگی باغی خجسته  
که از گلهاش رضوان دسته بسته  
درو عالسی عمارات دلاری  
که در جنت نباشد همچنان جای  
زهر سوی وی ایوانی سرافراز  
که گشته برمه و خورسایه انداز

### صفت ایوان موصوّر بتصویر غزای گرجی

بود زینجمله ایوانی مصور  
که با ایوان کیوان میزند سر  
درو صورتگران مانی آثار  
بکلک چایک و دست گهربار  
کشیده صورت زیبا بهر برج  
نمودار غزای شاه در گرج  
دوان بر قلعه‌ها ترکان سرکش  
بدانگونه که سوی مرکز آتش  
کمند افکن دلبران جهانگیر  
ز چستی رخش گردونرا عنان گیر  
به پنجه کرده برج و باره را بست  
زانگشتان کلید فتح دردست  
ز تبیع غازیان خون در دوادو  
بآیین شفق گرد مه نو

بت و بتخانه را در هم شکسته  
 کشیشانرا بخواری دست بسته  
 هجوم غازیان مملکت گیر  
 بسوی کهنه دیر و راهب پیر  
 کشیده پیر را از دیر بیرون  
 زُحل طالع شده از طرف گردون  
 به پشت خم دوان پیرگر انبار  
 زربش در کف غازی دم افسار  
 نبود آن ریش نانافش کشیده  
 که زَنار از رخ بودش دمیده  
 بری رویان گرجی دست بر روی  
 نموده روسوی شاه از همه سوی  
 همه بگشوده انگشت شهادت  
 نشان داده بمحراب عبادت  
 بهر قلعه شهنشاه جوانمرد  
 نموده آنچه با خیبر علی کرد  
 صلیب و برهمن را برده ناموس  
 صنم را سرنگون کرده چوناقوس  
 دوان هرگوشه شیران صف آرای  
 برون آورده گبرانرا زهر جای  
 قیامت قامتانرا زان علامت  
 رخی تابان چو خورشید قیامت  
 زس تنگی که بوده دردهانشان  
 نبرده هیچکس ره بر زبانشان  
 مصور گشت از کلک هنرزای  
 بری رویان گرجی را رخ آرای  
 زبالاشان بلطف گونه گونه  
 نموده نخل مریم را نمونه  
 زَنار زلفشان بنموده زَنار  
 نموده روز روشن در شب تار  
 نموده خامه سنجان زمانه  
 زگیسوشان چلیپا را نشانه  
 قلم از موی کرده مرد ساحر  
 میانشانرا ز مویی کرده ظاهر  
 میان چون رشته مریم نموده  
 مژه چون سوزن عیسی گشوده  
 بهشتی اینچنین بر حسب دلخواه  
 مبارکباد یارب بر شهنشاه

صَفَتْ قَصْر جِهَانِ نَمَائِیْ که بر سَر دَرِ جَانِبِ مِیدَانِ  
 آسَبِ سَاخْتِهْ اَنْدُ

شبی دلجوی همچون موی دلدار  
 مرا دیده بخواب و بخت بیدار  
 چنین دیدم که هستم ماه تابان  
 در اوج اندرپی ماه شتابان

دل امیده وارم بود بسی تاب  
 که کی ظاهر شود تعبیر این خواب  
 درین بوم که خوابم داد تأثیر  
 یقینم شد که جز این نیست تعبیر  
 بیان این حکایت آنکه روزی  
 که در وی بود از دولت رموزی  
 شه سیاره جیش مهر مسند  
 چراغ دوده آل محمد  
 ببزم جنت آئینم طلب کرد  
 بحالم لطفهای بس عجب کرد  
 پس آنکه با نشاط بیش از پیش  
 بسیریاغ شد از مسند خویش  
 اشارت شد که در سلک غلامان  
 بخدمت برزنم من نیز دامان  
 بفرمان بنده هم جستی نمودم  
 قدم بر خلد و سر بر چرخ سودم  
 بفرق سرنمودم فراغ از غیر  
 همه باغ حرم در خدمتش سیر  
 بهر سرمنزلی کردم گذاری  
 درو کردم ز نقد جان نشاری  
 بهر روضه که چشم خود گشادم  
 دعایی از ته دل ساز دادم  
 درین اثنا شه خورشید سیما  
 بسیریاغ قصرم کرد ایما  
 برآمد شه بران قصر همایون  
 چو خورشید برین براوج گردون  
 من اندر پی روانه پایه پایه  
 چنان کاندر پی خورشید سایه  
 بتمکین آفتاب آیین روان شاه  
 من اندر پی سریع السیر چون ماه  
 روان در خدمتش پاکیزه کیشان  
 کمینه بنده هم در سلک ایشان  
 یقین کرد آنکه میدید اینچنینم  
 که من از پی روان شاه دینم  
 مرا چو نه این سعادت شد میسر  
 نمیکردم ز بخت خویش باور  
 بیادم آمد آن خواب دلفروز  
 که ظاهر شد مرا تعبیرش امروز  
 تعالی الله چه قصری آسمان رس  
 که سوده کنکرش بر چرخ اطلس  
 نخستین پایه او بر نهم بام  
 ملایک در زواقتش جسته آرام  
 فلک زان قصر بر جان مننی داشت  
 که از هر زینة اوزینتی داشت  
 زبامش روح قدسی گشته محفوظ  
 که مشرق تا بمغرب هست ملحوظ  
 برآید هر که بر بامش در ایام  
 شود ظاهر بر روز نهم بام

گشاید دل ز بس فیض فضا بش  
 فزاید جان ز بس لطف هوا بش  
 بپامش کنسکر از بال فرشته  
 در و دیوار او با جان سرشته  
 چو سقف عرش پامش استوار است  
 بگردش آیه الکرسی حصار است  
 همیشه این بنا معمور بادا  
 حوالیش از حوادث دور بادا  
 مبارک باد بر شاه سرافراز  
 ز فر شاه بادش بر فلک ناز

در تاریخ «ظفرنامه» چنین آمده است که  
 «امیر تیمور (گورکانی) در یورش اول خود به شیراز  
 در باغ تخت قراچه منزل گزید»<sup>۳</sup> و نیز در همان  
 کتاب است که: «امیر در راه مابین سمرقند و  
 شهرکش — در هفت فرسخی سمرقند — باغی در  
 سر کوه بنا کرد و آن را به تخت قراچه موسوم  
 ساخت».

«اسامی باغهایی چند که امیر تیمور در  
 اطراف و نواحی سمرقند در این زمان بنا کرده  
 است، مطابق است بعینها به اسامی باغها و  
 بساتیبی که در اطراف شهرهای ایران، با خاصه  
 شیراز، از قدیم الایام بنا شده و باغات اطراف  
 شیراز اگرچه همه در زمان سلطان عادل، کریمخان  
 زند، تعمیر و مرمت یافته، ولیکن تحقیقاً آنها هم به  
 همین اسامی قبل از حمله اول تیمور به شیراز در  
 ۷۸۹ (ق. ۵) وجود داشته است ... از آن جمله  
 چهار باغ در شیراز وجود دارد که هنوز به اسامی  
 قدیم تاریخی معروف است. اول باغ تخت قراچه،  
 دوم باغ جهان نما، سوم باغ دلگشا، چهارم باغ  
 ارم.»<sup>۴</sup>

در «زندگانی شگفت آور تیمور» (ترجمه  
 عجائب المقدور فی اخبار تیمور) نیز در این باره  
 چنین آمده است: «وی در سمرقند سرابستانهای  
 بیشمار و کاخهای بلند به ترتیبی شگفت و وصفی  
 شگرف ساخته و بهترین نهادها در آنها نشانده و هر  
 یک از آنها را بدینگونه نام نهاده بود: بوستان ارم،  
 زینت دنیا، جفت فردوس، بستان شمال و جنت  
 علیا. او شهری را که ویران کرده، به بستانی و  
 کاخی بنیاد می نهاد و در بعضی این کاخها مجالس  
 خویش را تصویر نموده، صورت خود را گاه خندان  
 و زمانی خشمگین نقش کرده است ...  
 در اطراف سمرقند، دهکده ها بنیاد کرده، هر

منظومه لطیف «عبدی بیگ شیرازی»، دقیق و  
 ظرائف هنر معماری و تزئین باغهای ایرانی را نمودار  
 ساخته و در خلال اشعار خود، تصویری زیبا از  
 سیمای باغ و باغ آرایی را به نمایش می گذارد.  
 باغهایی که نقشه های آن در این مجموعه به معرفی در  
 آمده اند، بخوبی نمایانگر ابعاد مختلف باغ آرایی و  
 هماهنگیها و همسوزیهای نهفته در بطن قرینه سازها و  
 مرکزیت گرایی کوشکها و عمارات باغهای ایرانی  
 است و همسازی فن و هنر در معماری اسلامی را جلوه گر  
 می سازد. برای آنکه تصویری گویاتر از استمرار و  
 تداوم سبکها و شیوه های معماری باغ و باغ آرایی  
 و نیز سیری از برپائی و با برجائی این بناهای  
 برگزیده را در گذر زمانها داشته باشیم، ابتدا  
 تاریخچه ای کوتاه از احداث و کیفیت اینگونه باغها را  
 از نظر می گذرانیم:

در تاریخ معماری قرنهای نخستین اسلامی در ایران  
 به باغها و عمارت های مجلی که در دوره صفوی با  
 شکوه تمام از آن یاد می شود، کمتر بر می خوریم؛  
 بویژه که می دانیم توجه به احداث بناهای مذهبی  
 و عمومی در دوران نخستین سلسله های فرمانروائی  
 ایرانی — بویژه سامانیان — شکل اساسی معماری  
 را در بر می گیرد و تنها دوره تیموری است که در  
 تاریخ به ذکر روشنی از باغها و عمارت های آن بر  
 می خوریم.

یک را بنام یکی از شهرهای بزرگ جهان چون مصر، دمشق، بغداد، سلطانیه و شیراز که عروس شهرهای روی زمین است، نام نهاد و بستانی در بیرون سمرقند به راهکش بنیاد کرده، کاخی بدان برافراشت و آن را تخت قراجا نام نهاد.»

با این اوصاف، از باغهای عهد تیمور و عمارت‌های آن، بنایی بدان کیفیت که در تاریخ از آن سخن رفته برجای مانده است؛ هر چند که نامهای آن هنوز بر برخی باغهای بازمانده از دوران

چهل‌ستون - اصفهان

گذشته باقی است و همی نکته به نوبه خود، گویای استمرار و سیر شیوه و سبک باغ آرایی در تاریخ معماری است.

باغهای «چهلستون» و «هشت بهشت» اصفهان، از ممتازترین نمونه‌های باغ آرایی عهد صفوی و قدیمترین بناهای مورد بررسی ماست.

باغ چهلستون اصفهان را «سید محمد تقی مصطفوی» چنین توصیف می‌نماید:

«در وسط باغ بزرگی از عهد صفویه به



مساحت ۶۷ هزار مترمربع، یکی از زیباترین و مجللتترین کاخهای سلطنتی شهریاران صفوی در اصفهان واقع گردیده است که باغ و کاخ چهلستون نام دارد. کاخ چهلستون مشتمل بر تالار بسیار وسیعی است که بوسیله سه چشمه طاق ضرفی بزرگ و بلند پوشیده گشته، تمام آنها مزین به نقوش عالی و زیبای تذهیب کاری است و چهار گوشه تالار از طرف خارج اطاقهای کوچک بوده، ایوانهای مختلف در چهار جانب چهلستون — اصفهان

تالار وجود دارد و مدخل اصلی آن از طرف مشرق است که ایوان عظیم و گشاده کاخ با ۱۸ ستون بلند بر سطح قریب یک متری از کف باغ ترتیب یافته و پس از آن ایوان دو ستونی مدخل اصلی — که از جانب دیگر پشت تالار بزرگ مرکزی سابق الذکر واقع می شود — قرار دارد. نقاشیهای اصیل و قدیمی زمان شاه عباس کبیر را از زیر قشر گچ و دوده ظاهر ساخته اند که از بهترین آثار هنر دوران آن شهریار محسوب می گردد.



شاهکارهای قاب‌بندی و تذهیب کاری عهد صفوی است، نمونه‌ی ممتازی از هنر اصفهان در دوران سلطنت شاه سلطان حسین بشمار می‌رود. در وسط ایوان بزرگ، حوضی از مرمر ساخته، روبروی آن هم در طول باغ، حوض درازی احداث نموده‌اند و در انتهای دیگر حوض مزبور ایوانی با پوشش ضری کنار باغ بنیاد کرده‌اند که صورت بس جالب و متناسبی دارد. بر بالای هر یک از دیوارهای شرقی و غربی

طبق آنچه از اشعار کتیبه‌ی پیشانی ایوان بزرگ کاخ معلوم می‌شود، شاه عباس ثانی در سال ۱۰۵۷ هجری، ایوان بزرگ مزبور را بر جانب شرقی بنای اصلی کاخ که از آثار زمان شاه عباس کبیر است، افزوده و جلال و شکوه بیشتری بدان بخشیده است و بر اثر آتش سوزی که در سال ۱۱۱۸ هجری - زمان سلطنت شاه سلطان حسین - در آنجا اتفاق افتاد، ایوان را تجدید بنا نموده‌اند و بدین قرار سقف بسیار وسیع ایوان که از بهترین

چهل‌ستون - اصفهان





تالار کاخ چهلستون سه مجلس نقاشی بزرگ ترسیم کرده اند که موضوع آنها از این قرار است:

جبهه غربی - روبروی در ورودی به تالار - از شمال به جنوب:

۱- مجلس پذیرائی شاه عباس اول از ولی محمد خان اوزبک، پادشاه ترکستان در سال ۱۰۱۹ هجری، که شاه عباس او را دوباره به سلطنت رسانید.

۲- صحنه جنگ شاه اسماعیل اول در چالدران با سلطان سلیم عثمانی، مربوط به سال ۹۲۰ هجری. این مجلس را در زمان نادرشاه افشار بر روی مجلس نقاشی دیگری که در دوران صفویه کشیده بودند، ترسیم نموده اند.

۳- پذیرائی شاه طهماسب اول از محمد همایون، شاه هندی، پسر بابر، در سال ۹۵۱ هجری که به کمک شاه طهماسب دوباره به سلطنت هندوستان رسید.

جبهه شرقی تالار از شمال به جنوب:

۱- پذیرائی شاه عباس دوم از نادر محمدخان اوزبک، پادشاه ترکستان در سال ۱۰۵۵ که شاه عباس دوم دوباره او را به پادشاهی رسانید.

۲- صحنه پیروزی نادرشاه در کرنال و فتح هندوستان در سال ۱۱۵۱ هجری که در زمان نادرشاه ترسیم و در زمان آقا محمد خان قاجار تجدید شده است.

۳- صحنه نبرد شاه عباس اول با ازبکان در سال ۱۰۶۱ هجری که نخستین پیروزی آن شهریار بر اوزبکان بود و شاه عباس اهمیت فراوان بدان می داد.

تصویر ناصرالدین شاه قاجار مورخ به سال ۱۲۷۶ و عمل محمد حسن افشار بر روی پارچه ترسیم و بر دیوار غربی تالار الصاق گردیده است.

پائین تر از این مجلس نقاشی بزرگ، تصاویر کوچکی مشتمل بر مینیاتورهای مختلف صحنه های بزم وجود دارد و همچنین در دو تالار طرفین ایوان بزرگ کاخ نیز از همین گونه مینیاتورها هست که تمامی آنها را در سال ۱۳۰۷ پس از بیرون آوردن از زیر گچ، مجدداً نقاشی نموده و اهمیت تاریخی و هنری آنها را بکلی از میان برده اند. بر عکس مینیاتورهای ضایع شده مزبور در اطاقهای کوچک جنبستین تالار و ایوانهای شمالی و جنوبی، نقوش مختلف اصیل عهد صفویه وجود دارد که از زیر گچ و دوده و غیره بیرون آورده شده، بدون تصرف و تعمیرات ناروا به حال خود محفوظ مانده است.

طرز پوشش ایوان بزرگ چهلستون نیز که با الوارها و تنه های بلند و قطور درختان چنار خرسازی شگفت آوری کرده اند، نیز به نوبه خود شاهکار دیگری از دوران صفویه را می نمایاند.

بر آنچه گذشت ذکر این نکته را هم به مورد می داند که باغ چهلستون اصفهان، تنها باغی از میان باغهای فراوان دوران صفوی در اصفهان است که با مختصر اختلاف و نقصانی، به مساحت و وسعت اصلی خود باقی مانده است.<sup>۶</sup>

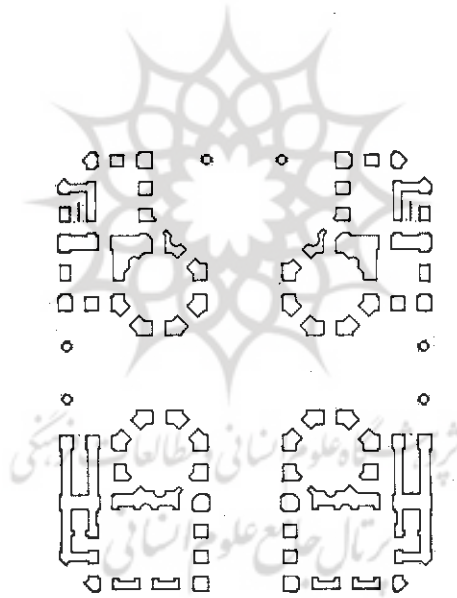
باغ «هشت بهشت» اصفهان نیز از باغهای ممتاز تاریخی و نمونه های برجسته هنر باغ آرانی است. در پیرامون تاریخچه این باغ باید گفت: «از آثار شاه سلیمان (قرن ۱۱ هجری) است که در وسط قسمت بسیار کوچک باقیمانده باغی بس وسیع، کوشک ۸ ضلعی بسیار زیبایی با سه ایوان در سه ضلع و محوطه مرکزی دارای سقف مقرنس کاری، مذهب و اطاقهای دواشکوبه در قسمتهای دیگر بنا قرار دارد. اطاق مزین به تزئینات

گچبری و طلاکاری از نوع نقل دانی در طبقه دوم زاویه شمال غربی موجود است. در دوران فتحعلی شاه که کاخ مزبور مورد علاقه فراوانش بوده و روزگاریها در آن گذرانیده است، تغییرات و تصرفات زیادی در آن داده اند»<sup>۷</sup>.

باغ «هشت بهشت» را که در حاشیه خیابان چهارباغ قرار داشته است، «شاردن» در سیاحت خود از ایران بخونی دیده و توصیف نموده و آن را «باغ بلبل» خوانده است. «باغ بلبل» نیز اکنون

بر اثر گزند حوادث روزگار، آنقدر کوچک شده که بین کاخ و مغازه های کنار خیابان چهارباغ، فقط فاصله مختصری باقی مانده است.

با وجود این، بنای مزبور با تالار وسط که از اطراف باز است و بناهای دوطبقه در چهار کنج عمارت که همان هشت بهشت است، هنوز هم کیفیت و هیئت اولیه خود را حفظ نموده و اندکی از لطف و زیبایی قدیم خود را داراست. شاردن که سری پرشور و تحسرات و احساساتی سرشار داشته



هشت بهشت (اسفهان)  
 پلان ساختمان ۱:۱۰۰

HASHT BEHESHT GARDEN (ISPAHAN)  
 PAVILION PLAN 1:100

است، در ضمن تعریف از ظرافتها و دلربائیهای این بنا، سرمست زیباییهای آن شده، چنین می نویسد: «این تالار شگفت، چنان پیچ در پیچ و تودرتو است که اگر کسی بالای آن برود، تقریباً در همه جای آن، راه را گم می کند و پلکانهایش بقدری از نظر پنهان است که به آسانی نمی توان آنها را پیدا کرد. تمام اطراف آن از پا تا بلندی ده قدم از سنگ یشم پوشیده شده، تارمی هایش از چوب زرین و قابهای پنجره هایش از نقره و جام، پیجره ها بلور یا شیشه های نازک رنگارنگ می باشد. از حیث تزئینات نمی توان چیزی ساخت که بیش از آرایشهای این کاخ شکوه و ظرافت را با هم در برداشته باشد. در همه جای آن جز طلا و مینای لاجوردی رنگ، چیز دیگری دیده نمی شود... اطاقهای کوچکی دارد که تمام دیوارها و سقف آن آئینه کاری است. به امر شاه سلیمان احداث گشته و تنها ساختمان آن پنجاه هزار قران تمام شده. اثاثیه و سایر متعلقات بنا بهیچ وجه ارتباطی با این رقم ندارد.»<sup>۸</sup>

این کاخ زیبا در قدیم دارای باغ وسیعی بوده است، ولی اکنون در حدود پنج هزار متر از اراضی آن باقیمانده است... شهرت این کاخ گذشته از جنبه معماری و زیبایی به علت بکار بردن سنگهای مرمر و طاق مقرنس کاری و نقاشی و مناظر کاشیکاری خاص آن است. ساختمان این قصر دو طبقه، دارای شاه نشین و غلام گردش و اطاقهای متعددی است. داخل ایوانهای آن با نقوش زیبای طلائی تزئین شده... پشت بغلهای کاشی این کاخ بی نظیر صفوی مزین به خشتهای هفت رنگ و تصاویری از پرندگان و طیور می باشد که در کمتر بناهای تاریخی دوران صفوی

نظیر آن دیده می شود. آئینه کاری این کاخ شاهد دیگری بر زیبایی بنا بوده است.»<sup>۹</sup>

«طرح تجدید شده این باغ، موقع کوشک را در وسط اراضی وسیع آن نشان می دهد؛ امروزه کالبد یا نمای خارجی ویران آن را دکانهایی به سبک جدید احاطه کرده است. این کوشک طراحی عادی و معمولی داشته، ولی تابلویی از این عمارت که بیش از صد سال پیش تهیه شده، نشان می دهد که اضلاع و زوایای آن دارای طرح بخصوص و غیر عادی بوده است، مخصوصاً منظره ای که از دهلیز مرکزی قابل مشاهده بوده، بسیار زیبا و تماشائی بوده است. روسازی آن با مقابر گنبددار آن دوره ارتباط دارد، ولی روزنه طاق و سردر آن کاملاً روبرو بیرون گشوده می شود و تزئینات آن بسیار نشاط آور و بهجت افزاست. طبقه دوم این ساختمان به راهروها و اطاقهای متعدد تقسیم شده است. هر یک از اطاقهای کوچک، دارای شکل و تزئینات خاصی است: بعضی از آنها دارای حوضی بوده است و آب فواره هایی که به این حوضهای می ریخته، از یک لوله سربی که در دیوار کار گذاشته بودند، تأمین می گردیده است. در بیشتر این اطاقها روبرو به باغ باز می شده و چشم انداز آنها را باغ و استخرهای متعدد آن تشکیل می داده است.»<sup>۱۰</sup>

در دوران صفوی، باغها و عمارتهای متعددی در نقاط کشور احداث گردیده است، که باغ «چشمه عمارت» و «باغ چهلمستون» در بهشهر (شهر اشرف) از جمله آنهاست و تعمیرات فراوان هم در آنها نموده اند. شیوه کاخهای مزبور عموماً به سبک ابنیه زیبا و خوش طرح مازندران با معماری نواحی شمال ایران و سواحل دریای خزر بوده؛ در وسط، ایوانهایی با ستون داشته و پوشش

آنها مسطح با بامهای سفالی بوده است»!

احداث باغها و کاخهای سلطنتی صفوی در شهر اشرف قدیم (بهبهر کنونی)، تنها به این دو باغ خلاصه نمی‌گردد، بلکه این دو مجموعه‌ی از جمله کاخها و باغهای دوران صفوی است که در این نقطه از گزند حوادث محفوظ و برجای مانده است. دلیل توجه فرمانروایان صفوی به بهبهر، موقعیت این شهر در رابطه با هجوم اقوام مهاجم اوزبک و سگسار بوده است. شاه‌عباس اول بمنظور برقراری قدرت و سلطه کامل بر خه‌ی فرمانروائیش به این

باغ بهبهر

نقطه، توجهی ویژه نموده است، چنانچه «پیتر ودلاواله» ایتالیائی که برای مذاکرات سیاسی و اقتصادی در زمان شاه‌عباس اول به ایران آمده بود، در هنگام اقامت وی در کاخ چهلستون بهبهر، به حضور وی می‌رسد و همچنین برادران شری (رابرت و آنتونی) — نمایندگان معروف انگلیسی، در سال ۱۰۳۰ هجری قمری — در بهبهر به ملاقات شاه‌عباس می‌روند. باغها و عمارتهای بهبهر ظاهراً در فصلهای بهار و پائیز، محل سکونت سلاطین صفوی بوده است. در کتاب «باغهای ایران و کوشکهای



آن» از این مجموعه باغها، توصیفی چنین داریم: «بر روی سردر اصلی، تالاری بنام تالار نقاره‌خانه قرار داشت... پس از عبور از سردر، شخص به باغ شمال وارد می‌شد که نگهبانان در آنجا سکنی داشتند و چند قالیچه کار ایران در اطراف استخری که از سنگ مرمر ساخته شده بود، گسترده بودند. این نقطه، محل ملاقات سفرا و شخصیت‌های مهم با مقامات درباری بود و شخصیت‌های مزبور در این محل انتظار می‌کشیدند تا به حضور پادشاه ایران باریابند.

اغلب اوقات این پذیرائی در باغ دیگری که در سمت جنوب واقع شده بود- یعنی باغ چهلستون- انجام می‌گرفت. برای ورود به این ساختمان ابتدا می‌بایست از یک خیابان اصلی و سپس از چند ایوان یا بهارخواب عبور می‌کردند تا به ساختمان اصلی می‌رسیدند. ساختمان مزبور در پشت استخری که در حدود ۳۰ تا ۹۰ متر مربع مساحت و عمق زیادی داشت، قرار گرفته بود. هیچگونه توصیفی از این باغ نشده و نام آن نیز معلوم نیست. تنها اطلاعی که از آن در دست می‌باشد، این است که این ساختمان در حادثه حریق از بین رفت و در زمان نادرشاه، ساختمان دیگری در آن محل بنا کرده‌اند و این بنای جدید را چهلستون نامیدند. که اغلب ساختمان و باغ قبلی را نیز به همین نام می‌شناسند. نقاشی که همراه هومر دویل در سال ۱۸۴۷م از این ساختمان بازدید کرد، تابلو حکاکی از خود به یادگار گذاشته است که از آن می‌توان به زیبایی و فریبندگی این بنا پی برد. تنها دوازده ستون، ایوان عظیم آن را بر پای داشته بود. ولی مشهور است که مردم ایران، عدد چهل را به عنوان مترادفی برای تعداد زیاد به کار می‌بردند. عده‌ای از مسافران و سیاحان به تفصیل از این باغ

بخصوص، سخن گفته‌اند. یکی از آنها سروسوهای آن که طول آنها بیش از ۲۵ متر بوده گفتگو می‌کند، در حالی که سیاح دیگری از نحوه و طرز پذیرائیهای شبانه که در این باغ ترتیب داده می‌شد، سخن می‌گوید. در جدار داخلی آبراهه‌های اصلی، سوراخهایی ایجاد کرده بودند که ممکن بود در حدود یک هزار شمع روشن را در آنها نگاه داشت. شمع‌هایی نیز در اطراف استخر بزرگ روش می‌کردند و به این مناسبت نام استخر نور به آن اطلاق کردند. طرح اصلی و اساسی این آبراهه‌ها هنوز باقی است.<sup>۱۲</sup>»

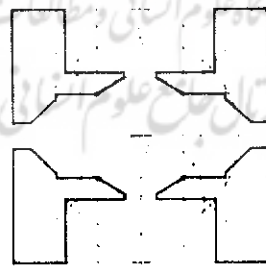
از جمله باغهای زیبای بهشهر، باغ چشمه است: «وجه تسمیه آن این است که چند قدم دورتر از کلاه‌فرنگی اصلی در سمت جنوب، چشمه‌یی واقع شده است. تقریباً عموم سیاحان و مسافرانی که از این ناحیه دیدن کرده‌اند، از کاخ دلفریب چشمه و باغی که در فواصل معین به صورت پلکانی ترتیب داده شده بود، یاد می‌کنند. هانوی خاطر نشان می‌سازد که یک گنبد بزرگ بر روی این کاخ قرار داده بودند و دیوارهای آن تا ارتفاع غلام‌گردش با کاشیهای ساخت هلند پوشیده شده بود. این کاشیها از نوع کاشیهای لعاب‌دار بود. سیاحان دیگر راجع به تابلوهای نقاشی آن، از جمله تابلو دیانا و شکارگاه (الهه شکار) و تابلویی از زنان اروپائی و چینی گفتگو کرده‌اند و این پرده‌های نقاشی، کار همان جان-هلندی است که سرتوماس هربرت در تقریرات خود از وی یاد کرده است.

هنگام کوشش برای تجدید بنای باغها، عمارات باغ و استخرها بیشتر مورد توجه واقع شده و طرح و نقشه باغها بطور کلی مورد بحث قرار گرفته است. بدیهی است همانقدر که ساختمانهای باغ یا

کوشکها، جذابیت و دلربائی داشتند، باغهایی که آنها را احاطه کرده بودند نیز دارای جذبه و زیبایی بودند. هانوی با شور و شوق فراوان از منظره دریای خزر، کوهها، اندیشه ها و تصوراتی که آبشارها و آوای پرندگان خوش الحان در وی ایجاد می کردند سخن می گوید.<sup>۱۳</sup>

طبس (فردوس)، از جمله شهرهای زیبای ایران است که «چون گلی در شوره زار قرار دارد» [شهری است] زیبا، گرم و مملو از درختان

نخل سربه هوا کشیده، همراه با درختان پرتقال و نارنج، با جویهای پر از آب و باغها و کوچه های پر پیچ و خم که انتهائی ندارد و انتهای یکی ابتدای دیگری است.<sup>۱۴</sup> «باغ گلشن» طبس یکی دیگر از نمونه های زیبای باغ آرائی است: «وجود مساجد قدیمی و مناره ها و کاروانسراهای محلی قدمت شهر را می رساند و قصور قدیمی قاجار نشان می دهد که رسیدن به این شهر، ارزش یک مسافرت طولانی را داشته است. نکته



باغ گلشن طبس

تاسیس: ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱  
معماری: مهندسین معماران

GOLSHAN GARDEN (TABAS)

PLAN-ELEVATION 1:100

GEOMETRICAL ANALYSIS 1:50

جالب توجه این است که چشمه‌های آب، طرح و نقشه شهر رامین می‌کند. محلی که چشمه در آن قرار دارد باغی است که در قدیم به شاه [قاجار] تعلق داشته و اکنون متعلق به شهرداری است. شیب طبیعی، نقطه محور طویل شهر را ایجاد کرده و میدان اصلی شهر در پائین این باغ قرار گرفته است. نهرهای آب از این میدان منشعب گردیده و مراکز اصلی را نمایان می‌سازد و همچنین از سایر اضلاع و قسمتهای دیگر شهر عبور می‌کند.

در باغ گلشن، قسمت مورد توجه چشمه‌ها و یا سطح پائین آن، یعنی محلی است که ذخیره آب از سه فواره بیرون می‌جهد و به یک استخر نسبتاً بزرگ می‌ریزد. در اطراف استخر خیابانهایی تعبیه گردیده است، ولی نکته مورد توجه طرز خیابان‌بندی نیست، بلکه چیزی که جلب توجه می‌کند تضاد میان آب و سبزه است. در اطراف استخر، انبوهی از درختان سرو و بید و چند درخت نخل قرار گرفته. آرایش قسمت پائین این درختها طوری است که شاخ و برگ آنها را می‌زنند و در زیر آنها بر حسب فصل، بوته‌های گل سرخ و گل اطلسی سفید پرورش می‌دهند. بلبلان در سایه این درختان به نغمه سرائی مشغولند، در حالی که چند متر آن طرف، فعالیت زیاد در مراکز شهر و در خیابانهای خشک آفتاب‌زده آن در جریان است.<sup>۱۵</sup>

«باغ گلشن طبس به دستور میرحسن خان، در قرن دوازدهم هجری ساخته شده است. میرحسن خان، برادر و جانشین میرمحمدخان (از طبایفه شیبانی) است که تادرشاه افشار، حکومت طبس را به وی داده است.»<sup>۱۶</sup>

از دیگر باغهای زیبای استان خراسان، باغ «قدمگاه» در قریه‌یی بهمین نام در نزدیکی

نیشابور است. وجه تسمیه این قریه به قدمگاه، بواسطه وجود یک پارچه سنگ است که بر روی آن، اثر دو قدم بزرگ منسوب به جای پای حضرت رضا ثامن الائمه (ع) دیده می‌شود. بقعه زیبای قدمگاه بصورت هشت گوش با ایوانهای بلند و طاقنماهای دو طبقه، مزین به کاشیهای خشت هفت رنگ و قطار گجبری که در وسط باغ بزرگی قرار دارد، میباشد. مؤلف «روضه الصفای ناصری»، بنای این بقعه را به شاه عباس صفوی در دومین سفر خود به مشهد امام هشتم، انتساب می‌دهد و می‌نویسد: «و عمارت مشهور به قدمگاه نیشابور نیز از اینیه او است که آب از بلندی کوه می‌ریزد و از فواره‌ها برآمده، در کمال صفا و طراوت جاری است و تا نیم فرسخ که شارع عام است، خیابانی ساخته که آب از دوسوی آن جاری است و درختانی در اطراف آن غرس کردند.<sup>۱۷</sup>» و بنابر کتیبه‌یی که در بناست، شاه سلیمان صفوی نیز در سال ۱۰۹۱ هجری قمری به تعمیر آن پرداخته است.

«گنبد بزرگ کاشی قدمگاه که برفراز بقعه جای گرفته، مزین به نره کاشی به اشکال لوزی سفید و فیروزه‌ئی است. در اطراف گنبد کتیبه‌ئی به خط ثلث در حد فاصل بدنه گنبد و پایه آن نصب شده است. ساختمان این بقعه شباهت کاملی به بنای خواجه ربیع دارد. چهار ایوان بزرگ در جهات مختلف بنا ساخته شده و ازاره داخلی بقعه با کاشیهای هشت گوش ممتاز پوشش یافته است. کتیبه‌یی به خط ثلث باقیمانده، که نام نویسنده آن در پایان، العبد محمد حسین ثبت شده است.»<sup>۱۸</sup>

«درختان کاج گشن و کهنسال که آنجاست، نشانی از سرسبزی این قریه در قدیم دارد؛ گرچه



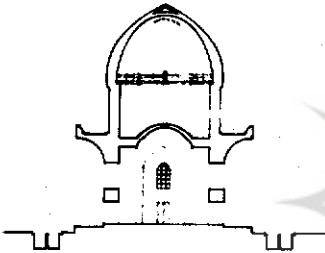
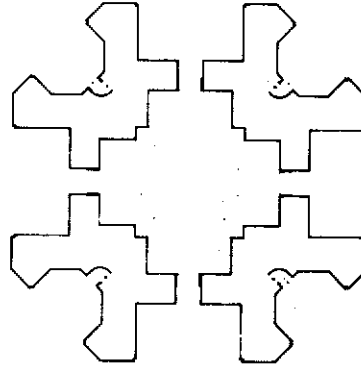
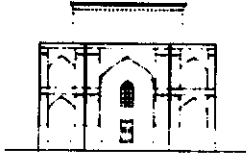
باغ قدمگاه - نزدیک نیشابور

حدود بیست متر است. آب این باغ از شمال دامنه کوه سرچشمه می گیرد و در حوضخانه آن قابل استفاده می شود. حوضخانه چهار صغه دارای سقف است. چون سه پله به پائین روم، حوض کوچکی است که آبی صاف و گوارا دارد.»<sup>۱۹</sup>

باغ ماهان کرمان، که مقبره نعمت الله ولی را در بر گرفته است، از دیگر باغهای زیبای ایرانی است. مقبره وی «در قصبه ماهان به مسافت حدود چهل کیلومتری کرمان، کنار شاهراه کرمان به بم واقع گردیده است و در عین سادگی

امروزه این درختان طراوت گذشته را ندارند... همچنین در طرف شرق صحن آن حوضخانه‌یی است که گویند آب همان چشمه است که بخاطر وضو گرفتن امام هشتم (ع) از خاک جوشیده و هنوز مردم از آب آن بعنوان تبرک استفاده می کنند. بیرون بقعه آن چهار ایوان بزرگ و چهار در داشته است که امروز فقط درب روبه قبله باز است. چهار ایوان کوچک در چهارسوی بین آن چهار ایوان بزرگ قرار دارد، دور بنای آن هشتاد گام است و ارتفاع آن از سطح زمین تا سرگنبد





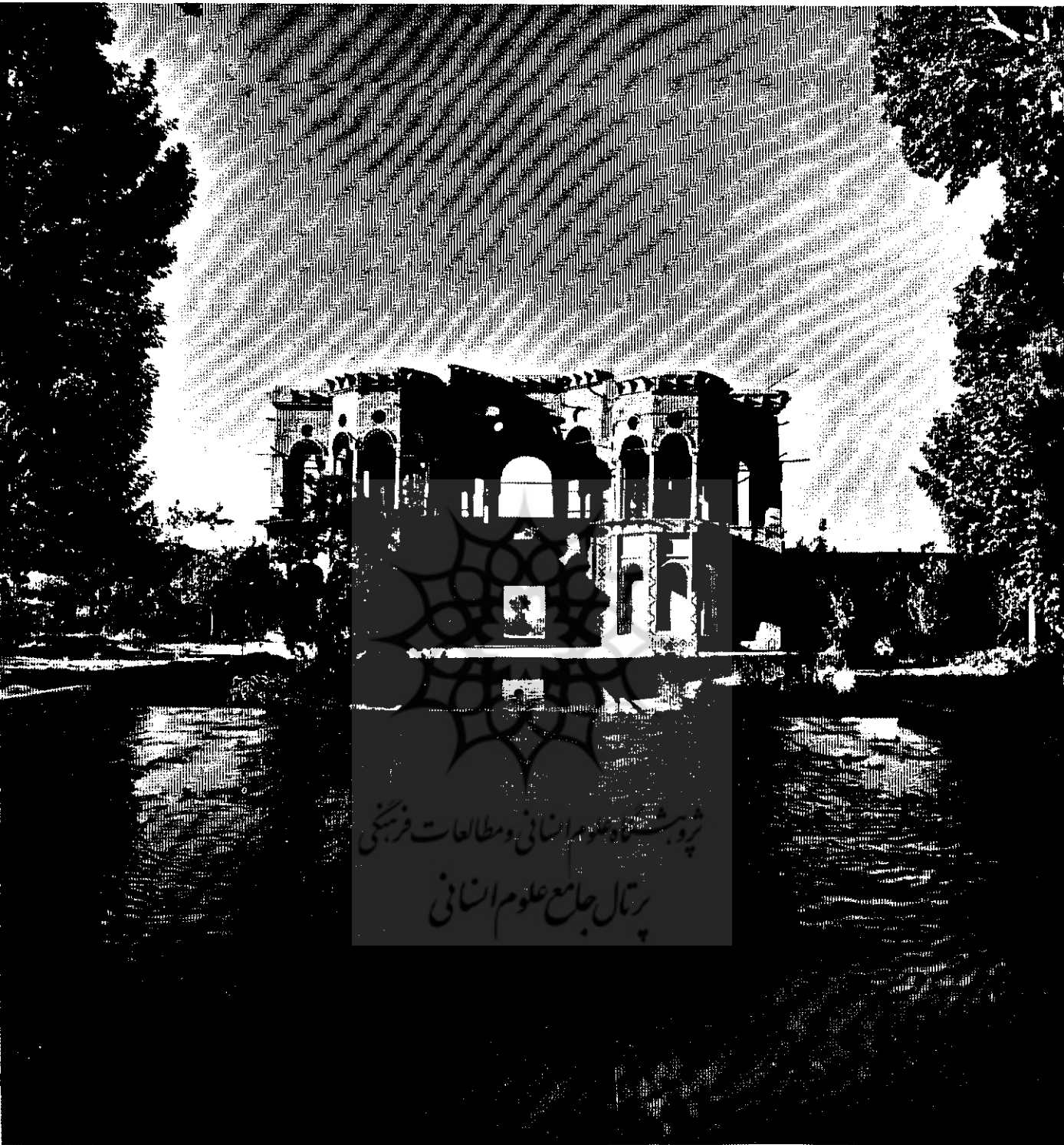
قدمگاه (در بعد از نور)  
 به پلان ۱:۵۰ - نماسو  
 مقطع ۱:۱۰۰

QADAMGAH (NEAR NEISHABOUR)  
 PLAN 1:50 ELEVATION &  
 SECTION 1:100

یکدیگر در طرف قبله - یعنی سمت مغرب - و دو صحن بزرگ نسبتاً جدید در امتداد یکدیگر در طرف مقابل - یعنی سمت مشرق آستانه - قرار دارد.

طبق کتیبه بالای جبهه خارجی در سمت قبله، حرم ساختمان اصلی آستانه، به سال ۸۴۰ هجری به هزینه احمد شاه دکنی (از شاهان دکن - هندوستان) احداث گردیده است. شیوه آن مانند حریمهای بزرگ زیارتگاههای مهم دیگر به

نداشتن تزئینات طلا و کاشیکاریهای بسیار عالی و آئینه کاری و امثال آن، یکی از روحانیترین و باشکوهترین و مضافاًترین آثار دینی و ملی و تاریخی ایران است و دارای صحنها و منارهها و سردرهای متعدد است. بنای آستانه، مشتمل بر حرم وسیع چهار ضلعی، دارای نقوش تزئینی بر سقف و دیوارهای حرم و گنبد دو پوش بلند بوده، چهار جانب آن رواقهایی ترتیب داده‌اند و دو صحن بزرگ قدیمی در امتداد



پژوهش در علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

صورت چهارگوش است و از وسط هر ضلع آن درگاهی به رواقهای گرداگرد حرم باز می گردد و گنبد کاشیکاری بلند - مزین به طرحهای هندسی معروف به گره کاری - مانند گنبدهای دو پوش دیگر ابنیه اسلامی، بر فراز سقف مرتفع زیرین آن استوار است. رواق بزرگتر و بلندتر آن در جانب مغرب - سمت قبله - قرار دارد که به صورت فعلی با دو صحن واقع در همان طرف در زمان شاه عباس بزرگ احداث گردیده است و به همین مناسبت، رواق مزبور را به نام رواق شاه عباسی می خوانند.

در سه جانب دیگر حرم نیز رواقهای سراسری واقع است که از نظر بلندی سقف و پهنای آنها به پایه رواق طرف قبله نمی رسند، ولی آنها هم به وضعی مؤثر، بر شکوه و اهمیت آستانه شاه نعمت الله می افزاید و در رواق پائین - طرف جنوب - آرامگاه شاه خلیل الله ثانی، نواده شاه نعمت الله قرار دارد.

اساساً طرح حرم با رواقهایی که به صورت راهرو پهن و غلام گردش در چهار جانب آن واقع شده باشد، در چند زیارتگاه ایران دیده می شود و بطور کلی به نظر می رسد چندین طرح و ساختمان از قرن نهم هجری تا حدی معمول گردیده باشد و هر چند آستانه شاه نعمت الله ولی را نیز به شرحی که گذشت به سال ۸۴۰ هجری ساخته اند، لکن رواقهای اطراف حرم آنجا از روی قرائن موجود، به دوران شاه عباس - اوایل قرن یازدهم هجری - تعلق دارد. جبهه قدیمی و مدخل اصلی آستانه نعمت الله از طرف قبله بوده که دو صحن شاه عباس و سردر بزرگ و جلوخان وسیع در امتداد یکدیگر در همان طرف قرار دارد و جاده عمومی و خیابان اصلی قصبه ماهان نیز سابقاً از جلوی سردر

مزبور می گذشت و روبروی سردر جلوخان - در جانب دیگر جاده - خانه بزرگ قدیمی ساز واقع است که آن را برای سکونت متولی آستانه ساخته اند. در زمان محمد شاه قاجار - اواسط قرن ۱۳ هجری - دو مناره کاشیکاری بلند و زیبا بر فراز پایه های طرفین سردر ورودی صحن شاه عباسی در جانب صحن ساخته اند و تناسب و بلندی آنها و بخصوص شیوه منحصر مآذنه بالای مناره ها، که استادان کاشیکار، ذوق و ابتکار مخصوصی در آن بخرج داده اند، امتیاز خاصی به آستانه شاه نعمت الله ولی بخشیده است. در

سمت مشرق بنای آستانه، صحن وسیع بسیار دلپذیر و مصفایی با درختان کهن و حرم و حوض بزرگ آب وجود دارد که در زمان محمد اسمعیل خان وکیل الملک و فرزندش مرتضی قلی خان وکیل الملک ثانی، فرمانروایان کرمان در زمان ناصرالدین شاه قاجار، ساخته شده است. این پدر و پسر در دوران فرمانروائیشان، که ربع آخر قرن سیزدهم هجری باشد، کارهای آبادانی زیاد، اعم از احداث آبادیها و روستاها و ساختمان بقاع و سراها و حمام ها و بازار و غیره انجام دادند...»<sup>۲۰</sup>

مؤلف «باغهای ایران و...» نیز که در چند ده سال اخیر از باغ ماهان و مقبره شاه نعمت الله دیدار کرده است، آن را چنین توصیف می نماید: «این مقبره را می توان نمونه یی از مقبره هایی دانست که صدها نمونه از آن در سرتاسر ایران دیده می شود. معمولاً این قبیل مقابر مرکب است از یک حوض با استخر و تعدادی درخت که محیطی آرام و دور از غوغای زندگی ایجاد می کند.

مقبره شاه نعمت الله ولی در ماهان، شامل سه حیاط و ساختمانهای اطراف آن است که بر روی یک محور مرکزی احداث گردیده است. هر

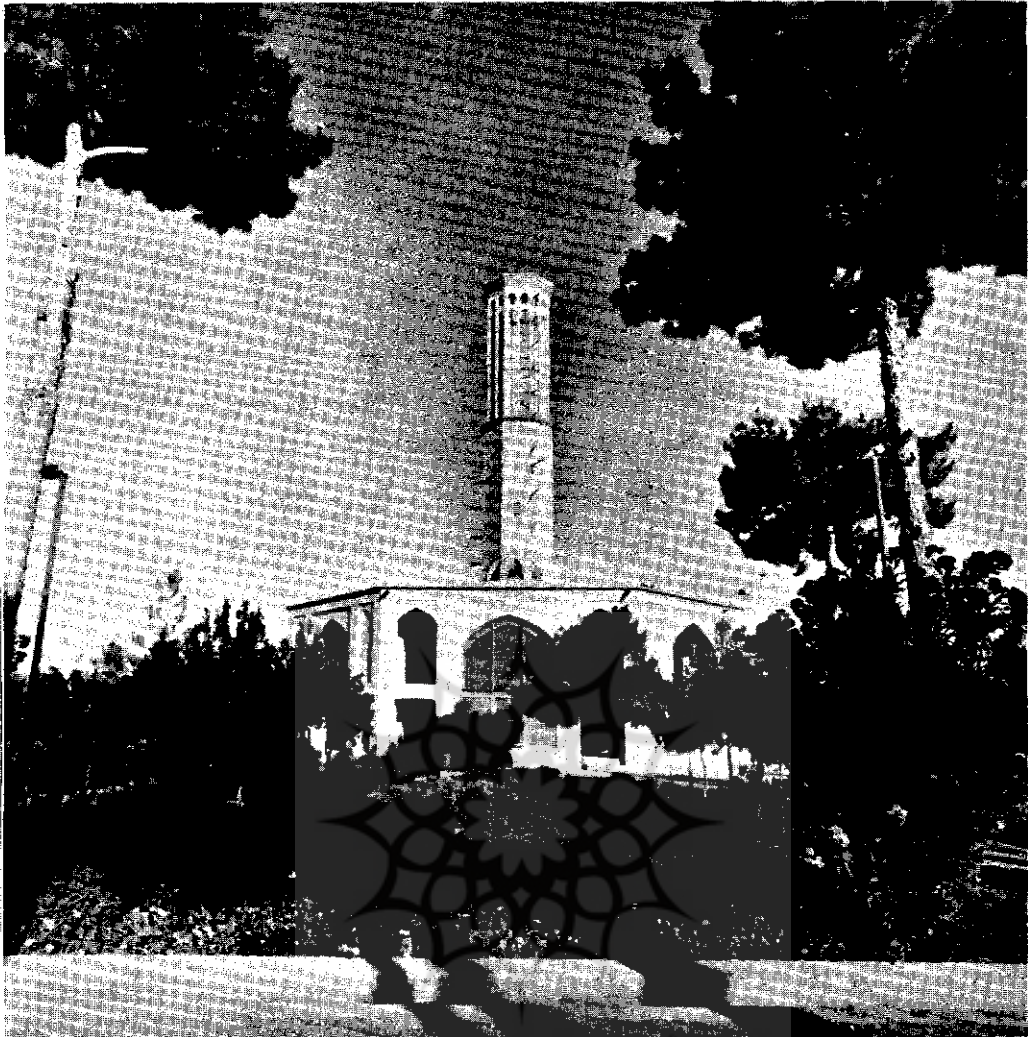
یک از این حیاطها، دارای یک حوض و تعدادی درخت است. حیاط جلو با دروازه‌یی که بر بالای آن گنبدی تعبیه گردیده، از دو حیاط دیگر زیباتر است و حوض آن که دارای طرح صلیبی است، در مرکز واقع شده است. در اطراف حوض درختان سرو و کاج غرس کرده و شاخه‌های پائین آن را زده‌اند. بوته‌های گل سرخ به درختان تیره رنگ و آب استخر که درختها بر آن سایه افکنده‌اند، حالت با نشاط‌تری می‌دهد. استخر این باغ، با استخرهای معمولی ایران تفاوت بسیار دارد، به این ترتیب که یک حوض هشت گوش در وسط استخر که طرح صلیبی دارد تعبیه کرده‌اند. این حوض هشت گوش کوچک در سطح مرتفع‌تری قرار گرفته و در مقابل نسیم عکس العمل متفاوتی از خود نشان می‌دهد و هنگامی که فواره‌های آن را به کار می‌اندازند، آب به شکل مخروطی در می‌آید.<sup>۲۱</sup>

از جمله باغهای تاریخی یزد نیز مجموعه باغ دولت است که: «شامل عمارت سردر، زیرزمین و هشتی، بادگیر و آب انبار و باغ مشجری است که از بناهای محمد تقی خان یزدی، معاصر شاهرخ میرزای افشار و کریم خان زند است و در حدود سال ۱۱۶۰ هجری قمری ساخته شده است. این باغ که مدتها محل اقامت کریم خان زند در یزد بوده است، از نظر طراحی باغ، در عداد زیباترین باغات دوران زندیه و قاجار بشمار می‌رفته است.»<sup>۲۲</sup>

باغ تاج محل و عمارت آن، با آنکه در خاک ایران نیست و در کنار رود جنا و در شهر «آگرا» ی هندوستان قرار دارد، اما معرفی و بررسی این باغ در زمرة کار ما قرار می‌گیرد. از آن رو که شاه جهان برای ساختن آن گروهی از صنعتگران را

از اطراف جهان در دربار خود جمع آورد که در میان آنها نام اساتیدی چون عیسی معمار (بزرگم برنخی «شیرازی» و بزرگم برنخی دیگر «افندی» از ترکیه)، محمد شریف سمرقندی، امانت خان شیرازی، محمد خان شیرازی، ماجد خان بغدادی، عطا محمد بخارائی و محمد سبحان بلخی دیده می‌شود و نیز گفته‌اند معماران هندو بنام لال قنوجی و منوهر لال لاهوری در ساختمان این بنا شرکت داشته‌اند؛ و از سوی دیگر، «سبک معماری اسلامی - خاصة ایرانی - در تاج محل بخونی مشهود و نمایان و کمتر سبک هندی در آن احساس می‌گردد.»<sup>۲۳</sup> شاه جهان، عمارت عظیم و زیبای «ممتاز محل» را که بعدها تاج محل نامیده شد، برای مقبره همسر محبوب خود - ارجمند بانو بیگم ملقب به ممتاز محل - بنا کرده. این عمارت در سال ۱۰۴۰ هجری (مطابق با ۱۶۳۱) شروع و هفت سال پس از مرگ آن ملکه خاتمه یافت. امانت خان خطاط - که طفرانویس کتیبه‌های قرآن آن روضه عالی است - در درب داخلی نام خود و سال اختتام ساختمان را چنین رقم کرده است: الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی، سنه ۱۰۴۸ هجری، مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک.<sup>۲۴</sup>

«تاج محل یک بنای بسیار زیبا و مجلل هنری است که از سنگ مرمر سفید با حجارهای بسیار ظریف، در میان باغ بسیار بزرگ و خرمی در «آگرا» ساخته شده است. این بنا، شانزده ضلع دارد با چهار دیوان بزرگ در چهار سمت. روبروی آن استخر بزرگی است که همه بنا در آن منعکس گردیده و مخصوصاً در شبهای صاف و مهتابی، منظره بس دلپذیر و شاعرانه دارد. گلکارهای با سلیقه و دل‌انگیزی، این آرامگاه



باغ دولت آباد - یزد

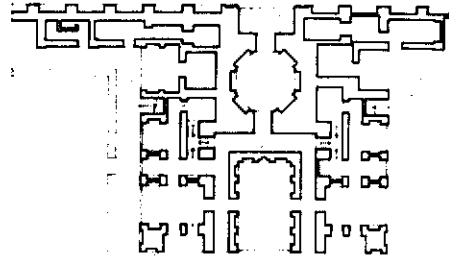
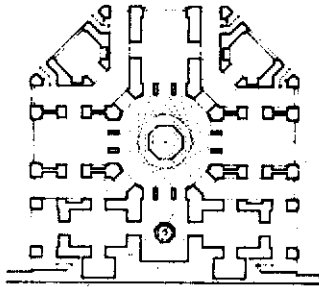
می کنیم:

«در چهار کنج به کرسی سرخ چهار برج  
مشمّن، سه طبقه واقع شده که سقف گنبدی دارد  
و کلاهش در درون از سنگ سرخ و بیرون از  
سنگ مرمر است. و پهلوئی هر برج ایوانی است به  
طول دوازده و عرض شش گز که در دو جانب، دو  
حجره دارد ...»

و پایان کرسی سنگ سرخ، باغی است  
فردوس آئین و گلشنی است ارم تزئین به طول و

ممتاز را از هر سو در بر گرفته است. چهار گوشه  
بنا، چهار گلدسته بزرگ از سنگ مرمر و گنبدی  
نیز از همان سنگ با چهار گلدسته کوچکتر، سقف  
تالار مرکزی را می پوشانند.»<sup>۲۵</sup>

یکی از مورخانی که شاهد عینی بنای این  
عمارت و باغ آن بوده است - بنام «کنبو» - در  
کتاب «عمل صالح» توضیحات و توصیفات  
دقیقی از بنا داشته است که در اینجا صفحاتی از  
آن را در شرح «باغ تاج محل» و متفرعات آن نقل



### باغ دولت آباد (یزد)

عمارت هشتی : پلان، قطعه ۱۱۰۰  
عمارت ورودی : پلان، قطعه ۱۱۰۰

### DOWLAT ABAD GARDEN (YAZD) HASHTI PAVILION : PLAN, SECTION & ELEVATION ENTRANCE BUILDING : PLAN 1:100

فواره‌های نورافشان در آن از آب جوی جوشان و درافشان ...

و در وسط باغ مذکور چبوتره‌ای [حوضی] است به طول و عرض بیست و هشت گز که نهر مذکور به اطراف آن گشته و در میان آن حوضی است لبالب از آب کوثر به طول و عرض شانزده گز و اطرافش فواره‌های جوشان است. پنداری چراغان در دل روز گیتی افروز گشته!

القصة، خصوصیات این حدیقة خلدائین و

عرض سه صد و شصت و هشت گز؛ مشحون به اقسام اشجار میوه‌دار و ریاحین بدیع آئین. همانا سوادش حال جبین سرتاسر منتزهات روی زمین است و هر چمن فیض آئینش چون چمن روضه رضوان دلگشا و دلنشین. سبز درختان دلکشش، آب حیات سرمد خورده و قامت هر یک به حسب قدر و مقدار، بل به همه حساب است از طوی برد. در هر چهار خیابان وسط باغ، که به عرض چهل ذراع است، نهری است به عرض شش ذراع و

حقایق خیابانش که سراسر از سنگ سرخ است و شاه نهر مجره نشان و حوض نوآینش که از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفته، بجائی رسیده که مزیدی بر آن متصور نباشد و ادنی شمه و صفش در حوصله سخن گنجای ندارد ...

هر یکی از ضلع شرق و غربی باغ، ایوانی به طول یازده گز و عرض هفت، بادر و حجره بنا یافته. و عقب آن خانه‌یی است به طول نه و عرض پنج ذراع پیش ایوان چپ‌تره به طول چهل و شش، و عرض ده گز. جنوبی ضلع باغ سرتاسر ایوان در ایوان است روبه شمال (به عرض دوازده گز) و دره سرکنج شرق و غربی آن دو برج عالی با نشیمنهای دلنشین اساس یافته ...

و دروازهٔ این عالی بنا که بغایت بلند و خوش طرح است، چون باب بهشت به جمیع خوبیهای آراسته و در کمال رفعت و رنگینی به انواع نقش و نگاری تا سر پیراسته ...»<sup>۲۶</sup>

پس از توصیف و تاریخچهٔ باغ پرآوازه «تاج محل»، نوبت به باغهای زیبای شیراز می‌رسد که به مدد شاعران خوش گفتار و نمونه‌های عالی سخن‌سرائی و خیال‌انگیزی شهر شیراز، آوازهٔ جهانی یافته‌اند. پیش از آنکه توصیفی جداگانه از باغهای شیراز (باغ نظر - باغ جهان نما - باغ دلگشا - باغ ارم - نارنجستان قوام) داشته باشیم و به تاریخچهٔ آنها پردازیم، نیکوتر آن است که در وصف باغهای شیراز، سخنی از یکی از سیاحان بی‌اورم که گفته است: «شمارهٔ آنها بسیار است و همگی دل‌انگیز و پنهان‌ورند؛ آنچنان که نکته‌یی را که مردم شام در وصف باغهای دمشق گفته‌اند، من در این مورد باید بکار برم: آنها در باغ همه گرم کارند.

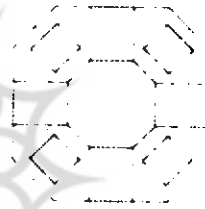
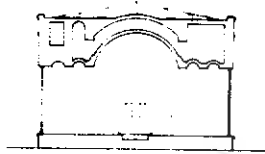
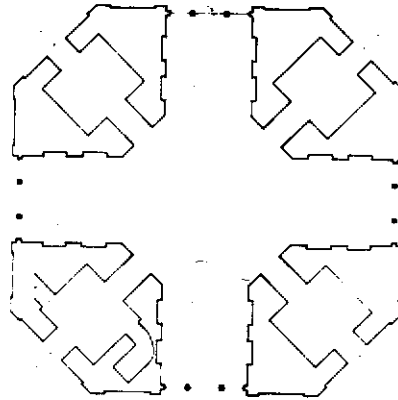
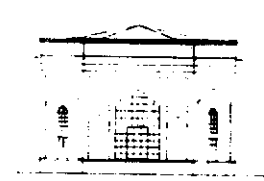
من آن باغها را اندازه گرفتم و به این نتیجه

رسیدم که بسیاری از آنها هشتصد قدم درازا و چهارصد قدم پهنا داشتند. ولی خانهٔ شاه که متعلق به پادشاه است و بر همه کوس برتری می‌زند، چهار گوش و از هر جهت دو هزار قدم می‌باشد. بیشتر این باغها با حصارهایی به ارتفاع ۱۴ قطر ۴ پا از بیرون محفوظ مانده‌اند و از وسعت و بسیاری درختان بیشتر به بیابان و جنگل مانده‌اند. این باغها پر هستند از درختان سرو هرمی شکل، چنارهای تناور پرفرایده، نارونهای سخت‌جان، زبان گنجشکهای راست قامت، کاجهای پر گره، کندرهای عطرآگین، بلوطهای شاهوار، موردهای خوش منظر و افراهای سایه‌بخش و درختان میوه، تاک (که چوبش علیرغم ارزش کم، به گفتهٔ پاره‌یی مردم هرگز نمی‌پوسد) و انار و آترج و نارنج و پرتقال و لیمو و پسته و سیب و هلو و گلابی و شاه‌بلوط و آلبالو و گیلاس و به و گردو و زردآلو و گوجه و بادام و انجیر و خرما و نیز بوته‌های هندوانه و خربزه که هر دو به مقدار فراوان در این دیار یافت می‌شود و در شیرینی و خوشمزگی همتائی نمی‌شناسند. گذشته از اینها گل‌های کمیاب، زیبا و خوشبودر

این باغها فراوان به چشم می‌آید.»<sup>۲۷</sup>

«باغ نظر» (یا عمارت موزهٔ پارس) یکی از آثار تاریخی دوران کریمخان است. در این باغ: «بنائی هشت ضلعی به نام کلاه فرنگی در وسط و چهار حوض در چهار جانب بنا عمود بر آن احداث نموده بودند.

بنای کلاه فرنگی، مشتمل بر محوطهٔ داخلی با پوشش گنبدی و چهار شاه‌نشین در چهار جانب و چهار اطاق در چهار زاویه بوده و سقف آن و درون بنا، مزین به مقرنس کاری و نقاشی و گچبری زیبای عهد زندیه است.



باغ فضا (۱) —————  
 پلان ساختمان ۱:۵۰، نما  
 مقطع عرضی ۱:۱۰۰، لنگه‌نمایی ۱:۱۰۰

**NAZAR GARDEN (SHIRAZ)**  
**PAVILION PLAN 1:50-ELEVATION &**  
**SECTION & GEOMETRICAL ANALYSIS 1:100**

بود، بسیار کوچکتر شده.»<sup>۲۸</sup>  
 «گویا کریم خان زند این بنای زیبا را ابتدا جهت تفریح و روزهای عید و سلام رسمی خود بر پا داشته و وصیت کرده که در همین مکان مدفون گردد. حوض مرمر زیبایی در وسط این بنا دیده می‌شود.

کریم خان زند، عموماً در مورد آثاری که در شیراز ساخته به مناسبت وضع محل و زلزله‌های پی در پی، توجه به استحکام بیشتر را مورد نظر داشته

کف عمارت نسبت به کف باغ بیش از یک متر بلندتر و با سنگهای ازاره متمایز است. در وسط محوطه داخلی، حوض مرمری قرار دارد و آرامگاه کریمخان زند در شاه‌نشین شرقی آن بود که به فرمان آقا محمدخان قاجار از آنجا بیرون برده‌اند.

در سال ۱۳۱۴ بنای مزبور تعمیر شده، محل موزه پارس گردیده است. باغ موزه پارس که به نام باغ نظر معروف بود، بر اثر امتداد خیابان کریم خان زند و بعضی تصرفات ناروا، از آنچه در ابتدا



منرکیبات نیز کاشته شده است. احتمالاً کاشیکاریهای خارجی این ساختمان بیش از آن بوده است.

در اطراف این باغ، سروهای متعدد کاشته شده است و سابقاً از آب رکن آباد مشروب می شده است.»<sup>۲۱</sup>

باغ دلگشا، از دیگر باغهای زیبای شیراز است که: «در مشرق شیراز به فاصله کمتر از نیم فرسنگ در پایه کوه قلعه فهندژ واقع شده. در واقع، این باغ، نارنجستانی است که لپو و بناوی و پرتقال باغ دلگشا - شیراز

است تا ظرافت را؛ بدین مناسبت در آثار او کاشیکاری قابل ذکری در مقابل کاشیکاریهای عهد صفویه در اصفهان نمی توان یافت، فقط در موزه پارس چندین قطعه کوچک کاشیکاری ممتاز از عهد کریم خان زند به یادگار مانده و بعداً مرمت شده است، به تفضیل زیر:

۱ - کتیبه دورادور بیرون بنا.

۲ - چهارلچکی بالای چهاردر این بنا که دو لچکی از شکارگاه و دو دیگر از به تخت نشستن حضرت سلیمان (ع) حکایت می کند.

۳ - هشت اسپرهای زیر کتیبه دورادور.

۴ - هشت لچکی زیر این اسپرها.

۵ - هشت اسپرهای اطراف پائین بنا که در زمان کریم خان زند باغها بوده و بعداً ریخته شده، سپس از روی کاشیکاری مسجد وکیل تعمیر شده.

از دو حوض بزرگ کریمخان در این باغ فقط یک حوض در طول باغ از شمال به جنوب دیده می شود و یکی دیگر در اثر امتداد خیابان زند از بین رفته و سنگهای آن را به حافظیه برده و حوضهای آن مکان را ساخته اند.»<sup>۲۱</sup>

«باغ دیگری از آثار کریم خان زند (احداث شده به سال ۱۱۸۰ هجری) به نام باغ جهان نما، در کنار خیابان دروازه قرآن هست که دیوار آجری با نماسازی ساده آن را محصور می کند و داخل آن بنایی شبیه کلاه فرنگی موزه پارس، لکن به صورتی ساده، قرار دارد و چهار حوض مانند وضع قدیم باغ نظر هم در آن هست»<sup>۳۰</sup>

«هریک از حوضها سه فواره دارند و بدنه حوض مانند لبه آن، از سنگ سرخ فام است. چهار خیابان از چهار طرف این ساختمان منشعب می شوند و در آن علاوه بر درختان سرو، درختهای



فراوان دارد. در وسط باغ عمارتی است به طرز کلاه فرنگی که در مقابل آن حوضی و تالاری با اتاقها و ایوانها ساخته و پرداخته اند. حوض بزرگ دیگری در جلو تالار است و در هرسوی آن باغ، آبشارهای فراوان دیده می شود. آب باغ از قنات بندر است که به آب سعدی مشهور است. ابتدا در سال ۱۲۰۵ هجری مرحوم حاجی ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی این باغ را احداث نمود. پس از او، روبه خرابی رفت و مرحوم نواب شاهزاده رضاعلی میرزا نایب الایاله در سال ۱۳۳۶ هجری

این باغ را از مشارالیه خرید و مرمتش کرد. عمارت کلاه فرنگی را او ساخت و بدین نام موسوم نمود. ولی این باغ باز از اعتبار خود افتاد، تا در سال ۱۲۶۷ هجری مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک آن را حصار می کشید و عمارتش را تعمیر نمود و ایوانی با دو ستون سنگی یکپارچه بر کلاه فرنگی بیفزود و آن را به پسرش میرزا فتحعلی خان بخشید. میرزا فتحعلی خان نیز حامی بر آن افزود. این باغ چون در کنار کوه واقع شده، از آسیب سرما و گرمای زیاد در امان است.»<sup>۳۲</sup>

باغ ارم شیراز «که از بناهای مرحوم نصیرالملک شیرازی است، باغ وسیعی است که سرو ناز آن شهرت جهانی دارد. در وسط باغ، عمارتی است سه طبقه که از لحاظ معماری و نقاشی، حجاری و کاشیکاری و گچبری شاهکار صنعت و هنر دوره قاجار است.

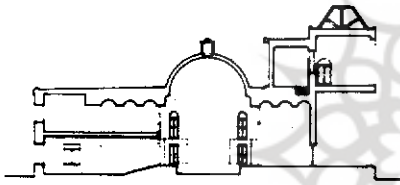
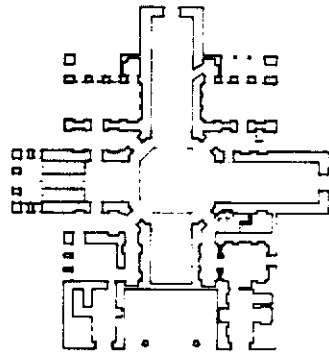
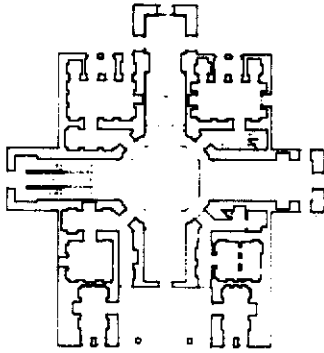
ازاره ستونهای جلوی عمارت از سنگهای یکپارچه «گندمگ» که متجاوز از دو متر ارتفاع دارد، پوشیده شده و روی هشت ستون آن، عکس دو سرباز دوره قاجاریه و شش کتیبه نقر شده است.

متن کتیبه ها که به خط نستعلیق خوب، بوسیله میرزا اعلینقی، خوشنویس مشهور شیرازی نوشته شده، اشعاری است از سعدی و مرحوم حاج فصیح الملک شوریده، قطعه بی در تاریخ ساختن آن سروده که مقطع آن این بیت است:  
بهر تاریخش فصیح الملک گفت  
دائماً باغ ارم آباد باد  
(۱۳۱۵ هجری).

عمارت مزبور سه طبقه است:

طبقه زیرین، زیرزمینی است که آب نمای زیبایی از وسط آن می گذرد و طاق آن با





### باغ دلگشا (شیراز)

بیان‌دهی همکف و طبقه اول

مقطع طولی و عرضی ۱:۱۰۰

### DELGOSHA GARDEN (SHIRAZ)

GROUND & FIRST FLOOR PLANS

LONGITUDINAL & CROSS SECTIONS 1:100

مجلس بزرگ و دو مجلس کوچک است که با کاشیهای هفت رنگ زیبا مزین است. مجلس وسط که از همه بزرگتر است، در وسط عکس ناصرالدین شاه قاجار را نقش کرده‌اند که بر اسب سفیدی سوار است و نیمتاجی در جلو کلاه دارد. اطراف آن سه نقش دیگر است که از داستانهای فردوسی و نظامی اقتباس شده است. طرفین این مجلس، دو مجلس کوچک است که در وسط آن یکی از نقوش تخت جمشید

کاشیهای هفت رنگ که ماهرانه و بطرز زیبایی بکار رفته، مزین است.

طبقه دوم، در وسط، ایوانی دارد که پشت آن سالن است و طرفین آن دوراهرو است که بالای آن دو گوشواره است. طرفین آن، دو ایوانی است دو طبقه که پشت آنها ارسی‌هائی است با درک‌ها. در انتهای شمالی و جنوبی عمارت نیز دوراهرو است.

در پیشانی عمارت بالای پشت بام، سه



بـا غـلام  
نـمـایـا ، مـطـلـعـهـای  
طـولـی و عـرضـی ۱:۱۰۰

ERAM GARDEN (SHIRAZ)  
ELEVATION · LONGITUDINAL &  
CROSS SECTIONS 1:100

(مبارزه با هلاهل) را نقش کرده‌اند.  
در مجلس دیگر که طرفین این دو قرار گرفته  
و از مجلس بزرگ وسطی کوچکتر است،  
بر روی کاشیکاری هائی که طرحهای اسلیمی  
دارند، پلنگی، آهوپی را شکار می‌کند.  
جلوستونهای طبقه دوم و سوم با کاشیهای  
هفت رنگ مزین است که در وسط آنها مجالس  
شامل سواران، زنان و گلها، تعبیه شده است.  
جلو عمارت، حوض بسیار وسیعی است که با  
کاشیهای آبی مفروش شده و آب زلالی آن را پُر  
کرده است. در عرض چند سال اخیر، تعمیرات  
مفصلی در این باغ بعمل آمده و بروسعت آن  
افزوده شده و علاوه بر درختهای سرو و کاج و  
نارنج و غیره که در آن کاشته شده، قسمت عمده  
آن چمن و گلکاری شده و بر طراوت آن افزوده  
گردیده است.»<sup>۳۳</sup>  
نارنجستان قوام، از دیگر باغهای شیراز است  
که در مطالعه باغ و باغ آرانی ایران، به تاریخچه و

۲۴۹

معرفی آن می پردازیم: «چون درخت نارنج زیادی در آن غرس شده است، به نارنجستان معروف گردیده است. این خانه در حدود سال ۱۳۰۰ هجری قمری بوسیله محمد رضا خان قوام الملک ساخته شده و ساختمان این خانه دو قسمت است:

یکی ساختمان جنوبی است که کنار خیابان واقع شده و در وسط آن یک دالان هشتی است که در سقف آن یک مقرنس کاری از آجر دارد.

باغ ارم - شیراز

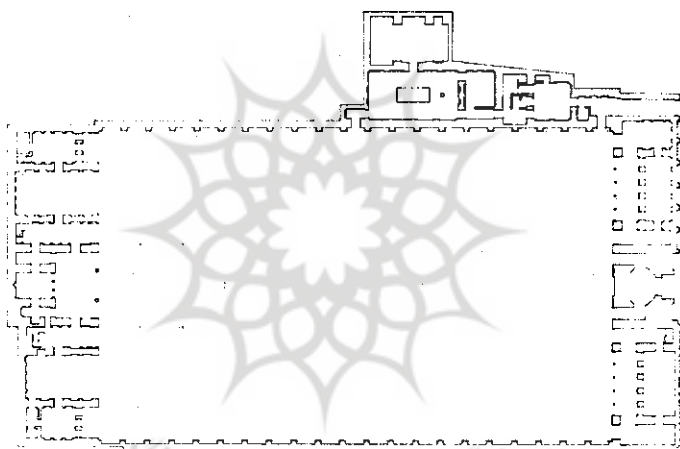
طرفین دالان راهرو و چند اتاق است که جلو آنها ایوانی ساخته شده و دیوارهای آنها گچبریهای عالی دارد. پشت دالان (روبه حیاط) مقداری کاشیکاری هفت رنگ دارد که شامل گل و بته و پرندگان است و عکس سه نفر با لباسهای محلی نشان داده شده است.

وسط حیاط، آب نمائی است و طرفین آن دو باغچه مفصل است که در آن نخلها و نارنجهای زیادی غرس شده است. دیگری، ساختمان



چند پله، قریب دو متر از کف حیاط ارتفاع دارد، تالار بسیار وسیعی است که سقف آن به اندازه هر دو طبقه مرتفع است و دو ستون سنگی بلند یکپارچه در جلو آن قرار دارد. در شمال تالار، قسمتی است که آن را شاه نشین گویند. تمام بدنه و دیوارهای آن آئینه کاری و نقاشی شده. سقف آن بطرز زیبایی آئینه کاری و نقاشی و وسط آن با آئینه مقرنس کاری شده است. طرفین تالار راهروی است که پلکان طبقه

شمالی است که عمارت اصلی و مهم نarenjestan است. در شمال حیاط، پیش از رسیدن به عمارت اصلی، حوض بسیار بزرگی است با لبه سنگی که نمای عمارت در آبهای آن منعکس می گردد. این عمارت دو طبقه است که در زیر آنها هم یک طبقه زیرزمینی است. این عمارت شاهکار معماری و حجاری و نقاشی و گچبری و آئینه کاری دوره قاجاریه است. در وسط طبقه دوم (روی زیرزمین) که با



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی



نarenjestan قوام (شیراز)  
 پلان و نما ۱:۱۰۰

QAWAM'S NARENJESTAN (SHIRAZ)  
 PLAN AND ELEVATION 1:100

سوم از آنجا شروع می شود.

طرفین این دو راهرو، دو تالار است و پشت آن ایوانی و اتاقی و در طبقه بالا (طبقه سوم) گوشواره‌ها و چندین دستگاه اتاقهای متعدد ساخته شده که سقف و دیوارهای آنها گچبری و نقاشی شده است. ازاره تالارها و بعضی از اتاقها و پیش بخاریها از سنگ مرمر پوشیده شده است. کلیه درها و درکها و دریچه‌ها از چوب گردو ساخته شده و همه آنها منبت کاری و خاتم کاری شده و مقدار زیادی صدف در آنها بکار رفته و در آنها شیشه‌های رنگارنگ بطرز جالبی نصب شده است.

روی سنگهای صیقلی ازاره بیرونی عمارت (جلوزیرزمین) شکل شیر و گور و سر بازان آن دوره و مبارزه با هلاهل (تقلید از نقش تخت جمشید) و همچنین پنجره‌هایی برای نور و هوا در کمال مهارت و استادی، حجاری و نقاشی شده است.

در پیشانی عمارت شمالی، پشت بام، سه مجلس کاشیکاری است. در مجلس وسط دو شیر شمشیر به دست، صفحه‌ای را نگه می دارند که روی آن نوشته شده است: (نصر من الله وفتح قریب) و دو فرشته آن را از بالا نگه می دارند. و در دوزاویه آن دو مجلس است که آهویی با دو بچه آن نقش شده است. در دو مجلس طرفین، پلنگی، آهویی را شکار کرده، می درد. زمینه این سه مجلس با خطوط اسلیمی مزین است. «۳۴

سیر و نظر در باغ و باغ آرائی ایرانی را با دیدار از دو باغ برجسته دیگر به پایان می رسانیم: باغ مصلای نائین، یکی دیگر از باغهای زیبای ایران است. در «تاریخ نائین»، پیرامون احداث و تاریخ مصلای جدید آن شهر چنین



باغ شاه گلی - تبریز

می خوانیم: «نزدیک مصلای عتیق، مزار حاج عبدالوهاب (ابن الحاج عبدالقیوم نائینی در گذشته به ۱۲۱۲ هجری، از عرفای سلسله بخشیه) واقع است و حاجی محمد حسین مرید او، آب بر آن مکان جاری ساخته و طرح دو سه باغ انداخته و آنچه داشته صرف مزار پیر مزبور نموده و پس از وفات در جلومزار پیر، مدفون شده و حکایت شاه غازي قطب السلاطين محمد شاه و شمشیر، حکایتی است معروف؛ و چون محمد شاه بر او رنگ شهر یاری جلوس نموده، تعمیری

مصلای جدید خوانده می شود.» ۳۵

باغ «شاه گلی» تبریز (شاه گلی به معنای استخرشاهی است)، آخرین باغی است که در این بررسی بدان می پردازیم. این باغ در سمت مشرق شهر تبریز، درست در جنوب جاده اصلی تبریز - تهران واقع گردیده است. «قسمت برجسته این باغ، دریاچه مصنوعی آن است که اندازه هر طرف آن در حدود ۷۰۰ پا می باشد. بر طبق تاریخ محلی شهر تبریز، دریاچه مزبور در سال ۱۷۸۵ میلادی و شاید قبل از این تاریخ، توسط یکی از پادشاهان که نام وی معلوم نیست، احداث گردیده است. همین منبع متذکر می گردد که این دریاچه و سکوها و کوشک، قبل از اواسط قرن نوزدهم میلادی ساخته شده است (بنای هشت گوش مشتمل بر محوطه مرکزی و چهار شاه نشین بزرگ شیوه عهد زندیه که جزیره مصنوعی وسط استخر بزرگ آب ساخته اند، از آثار دوران فتحعلی شاه است).

شباهت این باغ به باغ تخت شیراز، فوراً به چشم می خورد؛ گرچه مساحت باغ خیلی زیادتر است. زمینی که استخر بزرگ در آن حفر گردیده، کاملاً مسطح نیست، ولی برای ساختن قسمت شمالی آن مقدار زیادی خاک در آن محل ریخته اند. درختهایی که در اطراف غرس کرده اند مثل حصاری آن را فرا گرفته و زمین دور استخر را پوشیده است و در نتیجه هرگاه از ایوان کوشک به آن نظر افکنیم مانند آن است که آب استخر بفرز سطح دوره‌یی که در عقب واقع شده، معلق می باشد.

مخزن آب، مثل باغ تخت شیراز از چشمه‌یی تأمین می گردد که از سنگی بالای مرتفع‌ترین سکو می جوشد. آب مخزن را پنج نهر تشکیل



لایق کرده و خرج این بنا، اکنون متجاوز از چهار میلیون تومان است، زیرا همه آن از آجر و بلندی دیوارهای اطراف هفت درع و عرض آن سه چهارم ذرع است و از بعضی اضافات ابنیه گردیده و به امر مرحوم نواب والا سلطان اویس میرزا معتمد الدوله، آب انبار بسیار خوب و یک دو اتاق محکم و مرغوب ساخته شده و مجموع این ابنیه که مشتمل است بر صحن و فضای مشجر و مزار، در وسط آن قرار گرفته و گنبدی که به کاشی زینت شده، بر آن است و اتاقها و آب انبار،





این باغ، اکنون در اختیار شهرداری تبریز است و چایخانه زیبایی در وسط آن بنا و قایق موتوری کوچکی بر آب انداخته شده و باغهای باصفا و دل انگیزی در اطراف آن احداث گردیده است. باغ شاه گلی، نمونه زیبایی از باغهایی است که بطور پلکانی ترتیب داده شده و آن را، با استخری زینت داده اند.

گفتار پیرامون باغ و باغ آرائی را با غزلی از خواجه شیراز حافظ شیرین سخن به پایان می آوریم:

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست؟  
 شمشاد سایه پرور من زی کمترست؟  
 چون نقش غم زدوربینی شراب خواه  
 تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است  
 یک ننگه بیش نیست غم عشق، وین عجب  
 کز هر کسی که می شنوم نامکرر است  
 از آستان پیرمغان سر چرا کشم  
 دولت در این سرا و گشایش در این دراست  
 دی داد وعده وسلم و در سر شراب داشت  
 امروز تا چه گوید و بازش چه در سر است

می دهد که در هر سکویک آبشار ایجاد می شود و هر سکویا پلکان، دارای یک ردیف درخت تبریزی در کنار دیوار عقب آن و یک ردیف درخت بید در کنار نهرهای آن است. بقیه این باغ به قسمتهایی تقسیم گردیده که در آنها درختان میوه بعمل می آورند و بر حسب فصل در زیر سایه درختان، شیدریا یونجه می کارند.

خیابان سنگفرش شده به کوشکی زیبا منتهی می گردد که طرحی بس دل انگیز دارد. تالار مرکزی، تالار بزرگ هشت گوشه است که هر طرف آن دوازده متر است و از هر سمت ساختمان می توان وارد شد. لیکن هر ضلع آن به اتاقهای کوچک و تورفتگیها و طاقچههایی منشعب می گردد. در اصل، این کوشک دارای گنبدی بوده است، ولی بعدها این گنبد از بین رفته است. چند سال قبل، هنگامی که باغ را اجاره دادند و از آن به عنوان یک تفرجگاه تابستانی برای مردم تبریز استفاده می شد، کوشک را نیز کاملاً مرمت کردند...»<sup>۳۶</sup>

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌برم  
 با پادشاه بگوی که روزی مقدر است  
 شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم  
 عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است  
 در کسوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس  
 بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است  
 حافظ چه طرفه شاخه نباتی ست کلک تو  
 کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است

پاورقی:

- ۱- سفرنامه اوژن فلاندن به ایران (۱۸۴۰ م)، ترجمه حسین نورصادقی. چاپخانه روزنامه نقش جهان، تهران ۱۳۲۴- ص ۲۲۵.
- ۲- دونالد ویلبر: باغهای ایران و کوشکهای آن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ۱۹ و ۲۰.
- ۳- ظفرنامه- جلد اول- ص ۴۳۷.
- ۴- تاریخ ادبی ایران (ج ۳)- ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- ۵- زندگانی شگفت آورتیمور- ابن عربشاه- ترجمه محمد علی نجاتی- بنگاه ترجمه و نشر کتاب- ص ۳۰۷ و ۳۰۸.
- ۶- از یادداشت‌های سید محمد تقی مصطفوی- به پیوست آثار تاریخی تهران (مجلد اول)- صفحات ۴۰۰ تا ۴۰۲.
- ۷- همان مأخذ- ص ۴۰۲.
- ۸- نقل از «آثار ایران» نشرته اداره باستانشناسی وزارت فرهنگ- ج ۲- جزوه اول- تألیف آندره گدار- ترجمه سید محمد تقی مصطفوی- صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰.
- ۹- فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران- از نشریات سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران- اسفند ۴۹- صفحات ۵۵ و ۵۶.
- ۱۰- باغهای ایران- صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴.
- ۱۱- آثار تاریخی تهران- بخش ضمیمه- ص ۴۰۲.
- ۱۲- باغهای ایران- صفحات ۱۵۷ تا ۱۶۲.
- ۱۳- باغهای ایران- ص ۱۶۸.
- ۱۴- مقاله تاریخی طبع و نگاهی کوتاه به بناهای باستانی

- آن- نوشته بقراط نادری- مجله هنر و مردم- شماره ۱۸۶- ص ۵۴.
- ۱۵- باغهای ایران- صفحات ۲۶۴ و ۲۶۵.
- ۱۶- نقل از مقاله تاریخی طبع و نگاهی...- ص ۵۴ تا ۵۶- مجله هنر و مردم شماره ۱۸۶.
- ۱۷- روضة الصفا- رضاعلی خان هدایت- ج ۸- ص ۴۱۰.
- ۱۸- فهرست بناهای تاریخی و...- ص ۱۱۲.
- ۱۹- نیشابور، شهر فیروزه: فریدون گرایلی، چاپ مشهد ۱۳۵۷- ص ۳۴۹.
- ۲۰- ضمیمه آثار تاریخی تهران- صفحات ۳۷۰ تا ۳۷۲.
- ۲۱- باغهای ایران- ص ۲۶۰ تا ۲۶۳.
- ۲۲- فهرست بناهای تاریخی و...- ص ۷۸.
- ۲۳- سرزمین هند (بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستان تا عصر حاضر) علی اصغر حکمت- دانشگاه تهران- ۱۳۳۷- ص ۱۱۹.
- ۲۴- سرزمین هند ص ۱۱۹.
- ۲۵- شیراز، دیار سعدی و حافظ- علی سامی، چاپ دوم، شیراز ۱۳۴۷- صفحات ۳۹ و ۴۰.
- ۲۶- به نقل از مقاله تاج محل- نوشته دکتر محمد عبدالله جغتائی- مجله هنر و مردم- ش ۱۲۷- ص ۴۵ و ۴۶.
- ۲۷- شیراز- مهد شعر و عرفان: ا. ج. آبروی، ترجمه منوچهر کاشف، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم ۱۳۵۳- صفحات ۲۱ و ۲۲.
- ۲۸- بخش ضمیمه آثار تاریخی تهران- صفحات ۴۰۴ و ۴۰۵.
- ۲۹- راهنمای آثار تاریخی شیراز- دکتر بهمن کریمی- انتشارات اقبال- چاپ دوم- ۱۳۴۴- ص ۵۷ تا ۶۱.
- ۳۰- بخش ضمیمه آثار تاریخی تهران- ص ۴۰۵.
- ۳۱- مجله هنر و مردم- شماره ۱۴۵.
- ۳۲- راهنمای آثار تاریخی شیراز- صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴.
- ۳۳- بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز- علینقی وزیری- انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس- آبان ۱۳۵۴- چاپ دوم- صفحات ۲۵۲ تا ۲۵۷.
- ۳۴- بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز- صفحات ۲۴۳ تا ۲۴۸.
- ۳۵- تاریخ نائین (مدینه العرفا)- عبدالحججه بلاغی- چاپخانه مظاهری تهران- ۱۳۶۹ هجری، صفحات ۸۳ و ۸۴.
- ۳۶- باغهای ایران- صفحات ۲۴۸ تا ۲۵۱.